

اجتہاد، اتّباع، تقلید

تألیف:

شیخ محمد ناصر الدین آلبنی

جمع آوری و تخریج احادیث:

محمد عید عباسی

عنوان کتاب:

اجتهاد، اتباع، تقلید

تألیف:

شیخ محمد ناصرالدین آلبنی

جمع آوری و تخریج احادیث:

محمد عید عباسی

موضوع:

فقه و اصول - اصول و قواعد فقه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

کتابخانه قلم (www.qalamlib.com)



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
موضع دعوتگران به سنت پیامبر در مورد اجتهاد و تقلید.....	۷
اجتهاد	۱۱
تعریف اجتهاد و جایز بودن آن:.....	۱۱
حکم اجتهاد:.....	۱۲
شرایط اجتهاد:.....	۱۳
باطل بودن اندیشه بسته بودن دروازه اجتهاد:.....	۲۲
چند اعتراض و پاسخ به آنها:.....	۲۶
اعلام بسته بودن دروازه اجتهاد، مدعیان اجتهاد را از اجتهاد باز نمی‌دارد:	
.....	۳۶
تقلید	۳۹
ادعای مقلدین مبنی بر اینکه قرآن و حدیث فهمیده نمی‌شوند:.....	۳۹
تقلید باعث نابودی ملت‌ها است:.....	۴۲
تقلید مسلمانان از اهل کتاب:.....	۴۲
امام رازی بر مقلدین حمله می‌کند.....	۴۳
علمای اهل تحقیق بر تقلید می‌تازند.....	۴۶
مقلدین بر مسیر اسلاف خود حرکت می‌کنند:.....	۴۷
مجتهدان تعصب مذهبی را نپذیرفته‌اند:.....	۴۸

- اتباع** ۵۱
- اثبات مرتبه اتباع: ۵۱
- شرایط تقلید و اتباع: ۵۸
- تقلید و عقیده:** ۶۵
- اشتباه کسی که بین عقیده و شریعت در اعتماد بر ظن و گمان فرق
قایل می‌شود: ۶۶
- چرا ما در مسایل جدید اجتهاد نمی‌کنیم؟** ۷۵
- چند شبیه و پاسخ به آن‌ها** ۸۱
- ۱- ادعای اینکه سلف و خلف در اجتهاد و تقلید یکسانند ۸۱
- مقلدین در شأن ائمه مبالغه می‌کنند ۸۵
- ما منکر جمود هستیم همانگونه که منکر بی‌بند و باری هستیم ۸۷
- رد بر یک اعتراض ۸۸
- ۲- ادعای آنان بر اینکه ما در پی بهبود مسایل جزئی هستیم که اهمیت
چندانی ندارد: ۸۹
- رد بر یک اعتراض ۹۰
- هر گاه یک مسلمان روشنفکر و اهل مطالعه متوجه شد مذهبش بر
خلاف قرآن و حدیث است چه باید بکند؟ ۹۱
- پایان** ۹۳

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

اما بعد.

از جمله آنچه ما به آن ایمان آورده‌ایم و به آن معتقد هستیم این است که بشریت بطور عموم و بویژه مسلمانان در گمراهی بزرگی و فسادی فراگیر به سر می‌برند، گمراهی در عقیده و ارزش‌ها، فساد در اخلاق و رفتار، گمراهی در افکار و ذهنیات و فساد در نظام زندگی.

افکار و دعوت‌های بسیاری در صدد اصلاح این خرابی‌ها و رهایی از این همه سرگردانی و بدبختی قیام کرده‌اند ولی همه این دعوت‌ها و افکار با یکدیگر در تضاد و اختلافی چشم گیرند، بعضی از آنان اساسی‌ترین روش اصلاحی خود را متوجه امور اخلاق و آداب می‌گردانند.

تمام سعی و تلاش خود را به کار می‌گیرند تا آداب و اخلاق مردم را سامان بخشند و برخی از این دعوت‌ها و افکار محور اصلاح را علم و روشنفکری می‌دانند، و در نشر و اشاعه علم و روشنفکری تلاش می‌کنند، پاره‌ای از دعوت‌ها و افکار عمده اصلاح خود را در ارتقاء سطح مادی ملت‌ها و مبارزه با فقر و نیاز و بیماری متمرکز می‌کنند همواره برای بر طرف کردن نیاز فقراء و معالجه بیماران و آسیب دیدگان در تکاپو هستند.

و برخی دیگر اساس دعوت خویش را به امور سیاسی معطوف می‌دارند و بر این باورند که اصلاح امور سیاسی لب اصلاح و پایگاه نجات (بشریت) است، و برای رسیدن به این هدف با استعمار و صهیونیسم مبارزه می‌کنند و برای اتحاد و یکپارچه کردن و آزادی سرزمین‌های عربی و اسلامی در تلاش‌اند.

اما به اعتقاد ما سامان بخشیدن به موارد مذکور کاملاً به جا و حق و امری لازم و مهم است ولی ما معتقد هستیم که همه این موارد جزء امور فرعی هستند که از یک اصل سرچشمه می‌گیرند و اساس اصلاح برای همهٔ جوانب زندگی و راه نجات از همه خطرها و تهدیدها، دین و بویژه اسلام است، به نظر ما بازگشتن مسلمانان به دین حق و اسلام صحیح یگانه راه رسیدن به هر خیر و خوبی است و بهترین راه برای رسیدن به هر اصلاح و سامان‌دهی، بازگشت به اسلام راستین است، پس هرگاه مردم به خدای سبحان خوی و به شریعت حق و دین پایدارش، و به همان کیفیت و زیبا و پاکی که بر رسولش فرو فرستاده رجوع نمایند رسیدن به هر هدفی شایسته و آرزویی بزرگ برای آنان (سهل الوصول و قریب الوقوع) می‌گردد.

ولی با کمال تأسف مشاهده می‌کنیم، که آیین با عظمتی همچون اسلام که به منظور رهایی مردم از تاریکی‌ها به سوی روشنایی و شفاء و هدایت بشریت از تمام گمراهی‌ها فرستاده شده، پوشش و زنگاری ضخیم از بدعت‌ها، گمراهی‌ها، خرافه‌ها و انحراف‌ها چهرهٔ زیبای اسلام را زشت و شفافیت آن را تیره و تار گردانیده و تعالیم اسلام را تحریف نموده، تا جایی که نزدیک است دین و شریعت اسلام به چیزی غیر از خود تبدیل شود.

بسیاری از فرائض و سنن دین اسلام ترک و مهجور شده‌اند و مردم بسیاری از بدعت‌ها و منکرها را جایگزین آن کرده‌اند که مسلمانان آن را اسلام می‌دانند حال آنکه به خدا قسم از اسلام نیستند، سنت‌ها را میرانده و بدعت‌ها را زنده کرده‌اند تا جایی که نزد آنان بدعت به سنت و سنت به بدعت تبدیل شده است ولا حول ولا قوة إلا بالله.

من بر این یقین و باور هستم که اگر محمد ﷺ در میان مسلمانان امروز مبعوث می‌شد و از وضعیت مسلمانان با خبر می‌گردید به شدیدترین نحو ممکن وضعیت را انکار می‌کرد از آنان تبری می‌جست، به خاطر این حالی

که داشتند و اگر از بازگشتن به دستورات او امتناع می کردند با آن‌ها جنگ می کرد. پیامبر ﷺ در این مورد خبر داده و فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوْا جُحْرَ صَبِّ لَسَلَكَتُمُوهُ. قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودَ وَالتَّصَارِي قَالَ: فَمَنْ». ترجمه حدیث: «به تحقیق شما و جب به جب، ذراع به ذراع از راه و روش پیشینان پیروی می کنید تا جائی که اگر آنان در سوراخ سوسماری داخل شوند شما هم داخل خواهید شد، گفتند، منظور از پیشینان یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسانی؟»^۱.

بله مسلمانان پیرو روش ملت‌های کافر و گمراه شده‌اند در بیشتر امورشان حتی در امور عبادات و در همانندی و تشابه به غیر مسلمانان در بیشتر احوالشان با وجودی که خدا و رسول او منع نموده‌اند به رقابت می‌پردازند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

قرن‌های متمادی است که بین مسلمانان رایج گشته هر گاه مسلمان به سن تکلیف برسد و احکام دینی را دریافت کند لازم است به یکی از مذاهب چهارگانه فقهی: شافعی، حنفی، مالکی، و حنبلی ملتزم باشد و عادتاً وی را ملزم به تقلید از مذهب پدرش می‌نمایند و معتقدند اجازه مخالفت با مذهب پدرش را ندارد، و اجازه پیروی از مذهبی دیگر را به وی نمی‌دهند و در یک عبادت بیشتر از یک مذهب پیروی کردن را تفریق می‌نامند و آن را امری ناجائز قلمداد می‌کنند، و اجازه نمی‌دهند مسلمانی ملزم به مذهب معینی از مذاهب چهارگانه که تحت شرایط و اسباب خاصی گسترش پیدا کرده‌اند نباشد.

و بسیاری از این‌ها (مذهبیون) کسانی را که در این بدعت با آنان شریک

و هم‌صدا نباشند لامذهب می‌نماند و بعضی از آن‌ها ادعا می‌کنند که عدم التزام به مذهب خطرناکترین بدعتی است که شریعت اسلام را مورد تهدید قرار می‌دهد.

حال آنکه بر هر محقق و پژوهشگر منصفی معلوم و مشخص است که التزام مردم به یکی از مذاهب چهارگانه در هر مسئله‌ای و به ارث بردن آن خود بدعت جدیدی است که در زمان پیامبر و خلفاء راشدین و صحابه هدایت شده اصلاً وجود نداشته و بعد از سه قرن که پیامبر خدا ﷺ بر اهلسنّاء و تعریف نموده گسترش پیدا کرده است.

ما دعوتگران راه پیامبران و پیروان سلف صالح ایمان آورده‌ایم که اصلاح حقیقی امکان‌پذیر نیست جز با بازگشت و رجوع به حقیقت پاک و اصل صاف و شفاف‌ی که از هر نوع بدعت‌ها، خرافه‌ها و از هر نوع شائبه و تیره‌گی خالی باشد و این با حکم قرار دادن کتاب خدا و سنت رسول او ﷺ در تمام امورات و به رجوع به راه و روش سلف صالح و دنباله‌روی آنان و طلب هدایت از آنچه که آنان بوسیله آن هدایت یافتند میسر است.

از جمله آنچه که ما اصلاح آن را لازم می‌دانیم و باید درباره آن تذکر دهیم مسئله مذهب گرائی است زیرا این مسئله‌ای است مهم و بزرگ و چنان‌که بعضی از عامه مردم فکر کرده‌اند مسئله‌ای آسان و پیش‌پا افتاده نیست زیرا هر مسلمانی در امور روزمره زندگی خویش نیاز به مشخص بودن دستور الهی دارد پس چه کار کند؟ اما ما می‌گوییم: همان کاری را انجام بدهد که خداوند به آن دستور داده که اگر جاهل بود از هر عالمی سوال کند و این روش سلف صالح بود، و اگر اهلیت آگاهی و اطلاع بر دلیل را دارا نیست دلیل را بپرسد در حالی که مذهب‌یون می‌گویند: واجب است از مذهب مشخصی تقلید کند همانگونه که نزد بسیاری از خلف مشهور است.

امیدواریم که خداوند سبحان ما را از خطا مصون بدارد و به راه راست

هدایت فرماید و ما را مورد آمرزش قرار دهد و به هر آنچه که مورد محبت و رضایت او است ما را توفیق دهد اگر به حق اصابت کرده باشیم از جانب خدا است و اگر دچار خطا شدیم از خود ما است. هدف ما خیر بوده.

وما توفیقنا إلا بالله هو حسبنا ونعم الوکیل

مؤلف

موضع دعوتگران به سنت پیامبر در مورد اجتهاد و تقلید

ما معتقدیم هر مسلمانی وظیفه دارد از آنچه که خداوند در کتابش و سنت رسولش امر نموده اطاعت کند زیرا اصل اسلام و حقیقت ایمان همین است و کسی که به پیروی کردن از آنچه که از جانب خدا و رسولش آمده راضی نباشد هرگز مسلمان نیست. چنانچه خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾﴾ [النور: ٥١].

«مومنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فراخوانده شوند تا میان آنان داوری کند سخنشان تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و رستگاران واقعی ایشانند».

و در مورد منافقین فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾﴾ [النساء: ٦١].

«و زمانی که به ایشان گفته شود به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را (بر محمد ﷺ) نازل کرده است و به سوی پیغمبر روی آورید منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می کنند (و از تو می گریزند و دیگران را نیز از تو باز می گردانند)».

و آیاتی دیگر که بر همین معنی دلالت می کند.

بنابراین، لازم است هدف اساسی هر مسلمانی پیروی از کتاب و سنت بوده و تنها مسیری باشد که در آن قدم می گذارد، اما مردم در فهم و شناخت متفاوت اند گروهی از مردم در ردیف بیسوادان و جاهلانی هستند

که از فهم بعضی از معانی قرآن و احادیث عاجز بوده و توان استنباط از قرآن و حدیث را ندارند و نسبت به مطالبات قرآن و حدیث ناآگاهند.

و میان مردم، علما آگاه و با بصیرتی هست که به آیات قرآن و احادیث، شناخت و آگاهی دارند و توان استنباط احکام از قرآن و حدیث را دارا هستند و همچنین می‌توانند از قرآن و حدیث مواردی را که به ظاهر با هم همخوانی ندارند جمع کنند و زبان عربی و اسلوب آن را می‌فهمند و از میان مردم گروه سومی هستند که در بین گروه اول و دوم قرار دارند که نه جاهل و نه بیسوادند بدین معنی که آنچه را که از احکام می‌خوانند و مطالعه می‌کنند نفهمند (و از طرفی) توان شناخت و درک مدلولات کلام را ندارند بلکه از مقداری علم و آگاهی و عقل و تفکر برخوردارند، ولی به مرتبه عالم فقیه و کسی که به مسائلی که کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند آگاهی کامل و دقیق داشته باشد نرسیده‌اند، این‌ها درجات و مراتب بین مردم هستند هر چند که مراتبی دیگر در این میان وجود دارد.

گروه اول: کسانی هستند که در اصطلاح علماء به مقلدین شهرت دارند.

گروه دوم: کسانی هستند که به مجتهدین معروف‌اند.

گروه سوم: میان گروه اول و دوم قرار دارند که اصطلاحاً به آن متبعین می‌گویند.

بر گروه اول واجب است که در مورد مسایلی که از فهم دلایل آن عاجزند و از هر عالمی که به کتاب و سنت آگاهی دارد و در مورد دیانت و علمیتش اطمینان کامل دارند تقلید کنند و در مواردی که شناخت آن برای عالم و جاهل یکسان است حتماً دلیل را بدانند.

شیرازی در کتاب اللمع صفحه (۳۴۷-۳۴۸) می‌گوید: و اما احکام شرعی بر دو قسم‌اند:

قسم اول: مواردی هستند که از دین پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ به طور

ضروری و بدیهی دانسته می‌شوند مانند: نمازهای پنجگانه، چیزهایی که به آن‌ها زکات تعلق می‌گیرد، روزه ماه رمضان، حج بیت الله، تحریم زنا، نوشیدن شراب و از این قبیل در این موارد تقلید جایز نیست زیرا همه مردم به طور مشترک به این مسائل علم و درک دارند و تقلید در این مورد بی‌معنی است.

قسم دوم از احکام شرعی، احکامی هستند که جز با نظر و استدلال دانسته نمی‌شوند، مانند فروغ عبادات، معاملات، مسائل مربوط به زناشویی و احکامی دیگر، در این موارد تقلید جایز است.

و آنچه بر گروه دوم واجب است (مجتهدین): این گروه موظفاند در شناخت آنچه که کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند اجتهاد نموده و از آن پیروی کنند و دیگران را به آن راهنمایی نمایند.

و آنچه بر گروه سوم واجب است (متبعین): این گروه موظفاند در مواردی از اقوال علماء که بر دلایل شرعی آن اطلاع پیدا می‌کنند پیروی نمایند، کسی که توان اجتهاد را دارد تقلید و اتباع از دیگران برای او جایز نیست مگر در وقت ضرورت، همانند جواز استفاده از خاک برای غسل و وضو در وقت نبودن آب یا عذر در استعمال آن و کسی که توان اتباع را دارد تقلید و اجتهاد برای وی جایز نیست، و کسی که توان اجتهاد و اتباع را ندارد تقلید بر وی واجب است.

دلیل بر این گفته است که اصل در هر فردی اتباع از کتاب و سنت است هر کس به اندازه توانش همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۳].

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی مکنید.» و می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

آنچه که رسول خدا ﷺ به شما بدهد آن را بگیرید، و از آنچه که شما را از آن باز دارد، از آن دست بردارید. در صورتی که مسلمان توان فهم کتاب و سنت و استنباط احکام از آن دو را نداشته باشد در مرحله اتباع قرار می‌گیرد و اگر توان اتباع نداشت در آخرین مرحله که تقلید باشد قرار می‌گیرد؛ مرحله اتباع و تقلید داخل در گفته خداوند است که می‌فرماید:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

«پس از اهل ذکر بپرسد اگر نمی‌دانید».

خواننده محترم از آنچه که گفته شد بر شما روشن می‌شود که هر کس نسبت به ما -دعوتگران راه پیامبر- بگوید ما اجتهاد را بر هر کسی لازم می‌دانیم جز دروغ و افتراء بر ما چیزی بیش نگفته، و هر کس از طرف ما بگوید ما تقلید را بر جاهل حرام می‌کنیم باز هم جز دروغ و افتراء بر ما چیزی بیش نگفته بنابراین ما از هر سخنی که به ما نسبت داده شود جز آنچه که گفتیم اعلام برائت می‌کنیم.

اجتهاد

تعریف اجتهاد و جایز بودن آن:

اجتهاد در اصطلاح عبارت است از بکارگیری آخرین حد توان در شناخت و استنباط احکام از دلایل شرعی بگونه‌ای که مجتهد در طلب بیش از آن در وجود خود احساس عجز کند. ما معتقدیم هستیم که اجتهاد یکی از منابع و مصادر مهم شریعت اسلام است و اجتهاد دلیلی است بر اینکه اسلام دینی سازگار و مناسب با هر زمان و مکانی است و این بدان خاطر است که در زندگی بسیاری از حوادث و اتفاقات جدید رخ می‌دهد و اصولاً حوادث و اتفاقات محدود نیستند در حالی که نصوص شریعت محدود و محصور هستند، بنابراین حکمت خداوندی بر آن قرار گرفته تا اجتهاد را در اموری که منصوص علیه نیستند بر قیاس به امور منصوص علیه در صورت اشتراک هر دو نوع در علت جایز قرار دهد.

قرآن کریم در آیاتی به مشروعیت اجتهاد اشاره می‌کند.

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ

مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳].

«و اگر آن را به رسول خدا ﷺ و صاحبان امرشان باز می‌گردانند، کسانی از آنان که آن را استنباط می‌کنند در می‌یابند، (مصلحت) آن را می‌شناختند».

و می‌فرماید:

﴿فَاعْتَبِرُوا يٰٓأُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: ۲].

«ای خردمندان درس عبرت بگیرید». و می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

«آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر دل‌ها قفل افتاده است.»

همه این آیات به تدبیر و استنباط و پند و اندرز می‌کند و بدیهی است که خداوند با این گفته‌ها جاهلان را مورد خطاب قرار نمی‌دهد، زیرا جاهلان اهلیت و شایستگی این کار را ندارند بلکه مورد خطاب خدا، علماء هستند و عمل صحابه رضی الله عنهم هم این را تایید می‌کند. صحابه در اتفاقات و پیش‌آمدهای جدید که رخ می‌داد اجتهاد می‌نمودند و همه آن‌ها به اجتهاد خود عمل می‌کردند.

حکم اجتهاد:

اجتهاد انواعی دارد گاهی اجتهاد فرض عین است و این در صورتی است که برای کسی که توان اجتهاد دارد حادثه و واقعه‌ای رخ می‌دهد که حکم آن را نمی‌داند و یا هر گاه از مجتهد درباره حادثه‌ای که اتفاق افتاده سوال شود و خوف از دست رفتنش باشد.

و گاهی اجتهاد فرض کفایه است و آن زمانی است که از کسی که توان اجتهاد را دارد از مسئله‌ای سوال شود و حکمش را نمی‌داند ولی مجتهدانی دیگر نیز وجود دارند، هر گاه یکی از مجتهدین در مورد مسئله فتوی دهند گناه از بقیه ساقط می‌شود و اگر هیچ کدام جواب ندهند جملگی گناهکار می‌شوند، گاهی اجتهاد مندوب است و این در صورتی است که مجتهد در مورد مسئله‌ای تحقیق کند که ممکن است اتفاق بیافتد و یا ممکن است پرسیده شود.^۱

شرایط اجتهاد:

در مورد شرایط مجتهدین بین دو گروه سخت گیر و آسان گیر، اختلاف نظر وجود دارد، متأخرین کار اجتهاد را عملی بسیار سخت می دانند حتی گاهی معتقد به عاجز بودن افراد از اجتهاد هستند، و اجتهاد را مانند چیزی ترسناک در نظر آورده و در واقع تصور عملی چنین چیزی را ناممکن می دانند، یا تحمل دیدن اهل اجتهاد را ندارند، و احاطه به علوم زیادی را شرط مجتهد می دانند مانند علوم آله (دانش‌های ابزاری) از قبیل نحو، لغت و بلاغت و علوم شرعی از قبیل تفسیر و حدیث و اصول فقه و علوم قرآنی و مصطلح و سیره، همانگونه که از شرایط مجتهد دانستن علم منطق و کلام و غیر از این را قرار می دهند، که احاطه به همه این علوم محال است، تعیین همه این شرایط به خاطر چیزی است که قبلاً برای آن سعی کرده اند و آن را اثبات کرده اند که آن بستن دروازه اجتهاد از سال چهارصد هجری به بعد است، بعضی از این افراد می گویند: هیچ مانعی نیست بر اینکه مجتهدین جدید که بر شرایط ذکر شده تسلط داشته باشند بوجود بیایند و از طرفی اطمینان دارند که چنین چیزی شدنی نیست و این افراد بر این نظریه هستند که اجتهاد از ممنوعات نیست ولی کلید اجتهاد گمشده و از دست رفته است.

ما معتقدیم این گروه از متأخرین در این نظریه کاملاً در اشتباه هستند و اجتهاد چنان که فکر می کنند تا این حد هم مشکل نیست، بلکه اجتهاد برای کسی که اهلیت و شایستگی خطاب را داشته باشد و فهم دلایل مورد نیاز از کتاب و سنت را دارا باشد سهل و آسان است و به عبارتی دیگر کسی که توان فهم کتاب‌های مذاهب و عبارات مندرج در این کتاب‌ها بویژه کتاب‌های علمای متأخرین (که گاهی مانند معما می مانند) را دارا است، توان فهم کتاب الله و احادیث پیامبر ﷺ را داشته باشد زیرا قرآن و حدیث بدون شک

واضح‌تر و روشن‌تر از بقیه گفته‌ها هستند، بخصوص وقتی که فرد از کتابهای اهل علم از جمله تفسیر و شروح حدیث و کتاب‌های مفصل و مبسوط فقهی که در بر گیرنده دلایل مسائل اختلافی هستند کمک بگیرد مانند «المجموع» نووی، «المغنی» موفق، «فتح‌القدیر» ابن‌همام، «نیل‌الاوطار» شوکانی، و مانند این‌ها و از سودمندترین این کتاب‌ها «بدایة‌المجتهد و نهایة‌المقتصد» علامه ابن‌رشد است، که برای رسیدن طلاب به درجه اجتهاد آن را آماده نموده همانگونه که در خود کتاب این مسئله را بیان کرده.

خداوند متعال در مورد قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾﴾ [القمر: ۱۷].

«ما قرآن را برای ذکر آسان ساخته‌ایم آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟» و فرموده:

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۹۵﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۵].

«با زبان عربی روشن و آشکاری». و خداوند متعال قرآن را واضح، قابل فهم و روشن قرار داده تا مخاطبین آن را بفهمند و کسی که در فهم قرآن مشکل داشت از تفاسیری که علماء نوشته‌اند می‌تواند کمک بگیرد.

و اینکه ما معتقدیم که اجتهاد برای کسی که اهلیت و شایستگی خطاب و فهم دلایل کتاب و سنت را داشته باشد سهل و آسان است نظریه، جدیدی نیست، که تنها گوینده آن ما باشیم، بلکه نظریه بسیاری از فقها است که در رأس آنان امام ابو حامد غزالی قرار دارد ایشان در کتاب ارزشمند خود المستصفی در مورد مسئله اجتهاد به نحو احسن توضیح داده و در دفاع از این نظریه بحث مفصلی را ارائه داده که خلاصه آن را ذکر می‌کنیم، اما غزالی می‌فرماید: «مجتهد باید دارای دو شرط باشد»:

شرط اول: مجتهد انسانی عادل باشد و از گناهایی که عدالت وی را زیر

سوال ببرند اجتناب نماید و این شرط جواز اعتماد و پذیرفت فتوی مجتهد است و بس (و به تعبیری عدالت شرط برای قبول فتوی مجتهد است نه صحت اجتهاد) بطوری که حتی اگر یک مجتهد فاسق باشد و برای خودش اجتهاد نماید اجتهادش صحیح است.

شرط دوم: که شرط اساسی برای اجتهاد است این است که مجتهد به مدارک و منابع شریعت احاطه و تسلط داشته باشد، و با تحقیق و بررسی توان نظریه‌پردازی را دارا باشد، و این امر با شناخت به منابع و مدارک ثمربخش احکام و شناخت کیفیت و چگونگی بهره‌برداری از منابع میسر است.

و با آشنایی بر علوم هشتگانه این کار عملی است، این علوم هشت گانه عبارتند از: قرآن کریم، سنت، اجماع، عقل یا قیاس، معرفت و آگاهی به علم اصول فقه، لغت، نحو، ناسخ و منسوخ، و مصطلح الحدیث.

و اما کتاب الله (در اجتهاد) اصل و اساس است و برای اجتهاد معرفت و شناخت همه قرآن شرط نیست، بلکه آگاهی کامل به آیاتی که مربوط به احکام (آیات احکام) که پانصد آیه هستند لازم است و همچنین حفظ آیات احکام شرط اجتهاد نیست، بلکه احاطه مجتهد به آیات احکام باید به گونه‌ای باشد که موضع و جایگاه آیات احکام را بداند.

اما سنت، شناخت و معرفت احادیث متعلق به احکام لازم است، هر چند که مجموعه احادیث بیش از هزاران حدیث می‌باشد اما در عین حال محصور هستند و شناخت و معرفت احادیثی که مربوط به پندها و اندرزها و احکام آخرت و غیر آن‌ها بر مجتهد لازم نیست بلکه فقط شناخت احادیث احکام لازم است، و همچنین حفظ احادیث احکام ضروری نیست بلکه کافی است مجتهد اصول و مبانی تصحیح‌کننده‌ای برای احادیث مانند: سنن ابی داود و سنن

احمد و بیهقی را در اختیار داشته باشد^۱ و کافی است که مجتهد از مواضع هر باب از احادیث اطلاع داشته باشد تا به هنگام نیاز به آن مراجعه نماید. اما اجماع، لازم است مجتهد به مواردی که اجماع درباره آن صورت گرفته آگاهی و شناخت داشته باشد تا بر خلاف آن فتوی ندهد و حفظ همه مسایل اجماعی و اختلافی امری لازم نیست بلکه لازم است در مورد هر مسئله‌ای که فتوی می‌دهد بر این واقف باشد که فتوایش مخالف با اجماع نیست به این ترتیب که بداند با مذهبی از مذاهب علماء موافق هست - هر کدامشان که باشد - و یا بداند که این واقعه‌ای جدید است که اهل اجماع با چنین مسأله‌ای سر و کار نداشته‌اند.

اما قیاسی که آن را عقل نامیده‌اند، مجتهد باید در استنباط نمودن علل احکام از نصوص توان کافی داشته باشد و بر اصول کلی که شریعت اسلام احکام خود را بر آن اصول بنا نهاده آگاهی و شناخت داشته باشد. این علوم چهارگانه (کتاب و سنت و اجماع و قیاس) منابع و مدارک ثمربخشی برای احکام هستند اما نحوه بهره‌برداری از این منابع چهارگانه بستگی به چهار علم دیگر دارد. اول: اصول فقه بطوری که مجتهد بر اقسام دلایل، شرط‌های دلایل و صورت‌های آن شناخت داشته باشد.

۱- این کتاب‌هایی که امام غزالی رحمته الله علیه نام برد در بر گیرنده بیشتر احادیث احکام می‌باشند ولی مؤلفین این کتاب‌ها التزام به صحت احادیث را مراعات ننموده‌اند، پس در بررسی از صحت احادیث تنها به وجود احادیث در این کتاب‌ها نباید اکتفا کرد، بلکه از کتاب‌هایی که در امر تخریج صحت یا ضعف احادیث احکام توجه دارند استفاده نمود مانند: (نصب الرایة - زیلعی) و (تلخیص الحبیر حافظ) و (ارواء الغلیل - البانی) و غیر این‌ها از کتاب‌هایی که به تخریج احادیث احکام اعتنا می‌کنند.

دوم: مجتهد در فن لغت و نحو آگاهی و شناخت داشته باشد تا آنجا که بتواند خطابها و عادات مستعمل عربی از قبیل صریح و ظاهر، حقیقت و مجاز و عام و خاص را از همدیگر تشخیص دهد و لازم نیست که به درجه «خلیل» و «مبرد» برسد و به جمیع لغات عرب و دقایق نحو آگاهی داشته باشد بلکه آن مقدار که بتواند حقایق مقاصد را بفهمد کافی است.

سوم: بر مجتهد لازم است علم ناسخ و منسوخ در کتاب و سنت را بداند و حفظ آیات و احادیث ناسخ و منسوخ شرط اجتهاد نیست بلکه کافی است مجتهد در مورد هر مسئله‌ای که از آیه یا حدیث فتوا می‌دهد بداند که منسوخ نیستند.

چهارم: مجتهد بر روایت حدیث و تشخیص حدیث صحیح از سقیم آگاهی و شناخت داشته باشد. و هر حدیثی که از طرف امت مورد پذیرش بوده نیازی به بررسی سندش نیست باید به راویان و احادیث دیگر خوب دقت کند و بر عدالت و جرح راویان آگاهی داشته باشد و تعدیل راوی از طرف امام عدل کافی است مشروط به اینکه مزکی (تایید کننده عدالت راوی) در باب تعدیل صحیح المذهب باشد (به عبارتی در علم تعدیل دارای روشی موافق با اصول و ضوابط درست در این زمینه باشد).

و علوم هشت‌گانه‌ای که ذکر گردید به سه علم مهم حدیث، لغت، و اصول فقه بر می‌گردند، و نیازی به آگاهی و شناخت از علم کلام و فروع فقهی نیست.

در مورد علم کلام کافی است مجتهد عقیده‌ای راسخ به ارکان ایمان داشته باشد و شناخت طرق کلام و دلایل آن از شرایط اجتهاد نیستند زیرا صحابه و تابعین چنین شناختی نداشتند. حتی اگر تصور شود یک نفر در عقیده مقلد محض است باز هم می‌تواند در احکام اجتهاد نماید، و اما در مورد فروع فقهی باز هم صحابه درباره آن شناخت نداشتند ولی آگاهی و

شناخت به فروعات فقهی روزنه و نوعی تمرین در زمینه اجتهاد است»^۱. سپس امام غزالی بحث خود را با تذکری مهم و با عنوان (نکته ظریف در مورد تخفیف که بیشتر افراد از آن بی‌اطلاعند) به پایان می‌رساند، بنا به اهمیت مطلب آن را نقل می‌کنیم او می‌گوید:

«تمام این علوم هشت گانه‌ای که ذکر گردید از شرایط مجتهد مطلق هستند که در همه شریعت فتوا می‌دهد و اجتهاد از دیدگاه من منصبی غیر قابل تجزیه نیست بلکه جایز است عالم در بعضی از احکام غیر از احکامی دیگر به مقام اجتهاد رسیده باشد، بنابراین کسی که طریقه نظر قیاسی را بداند، حق دارد در مسئله‌ای قیاسی فتوا دهد اگر چه در علم حدیث مهارت نداشته باشد مثلاً کسی که (در مسئله مشترکه)^۲ بحث می‌کند کافی است ملکه فقهی داشته و به اصول میراث و معانی آن‌ها آگاه باشد اگر چه به اخباری که در تحریم مسکرات یا مسئله نکاح بدون ولی آمده، آگاه نباشد زیرا در نظر و تفکر در این قضیه از آن احادیث استمداد نمی‌کند و این احادیث هیچ نوعی تعلقی به این مطلب ندارند، پس از کجا غفلت از آن‌ها یا قصور در شناخت آن‌ها می‌تواند نقص باشد؟

و کسی که احادیث مربوط به قتل مسلمان به قتل ذمی و طریق تصرف در آن را بشناسد قصورش از علم نحو که معنی آیه:

﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبِينِ﴾ [المائدة: ۶].

«سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزک‌های آن‌ها بشوئید». را روشن می‌سازد، ضرری ندارد و هرچه از این نوع است بر آن قیاس کن.

۱- المستصفی غزالی: ۱۰۱-۱۰۳.

۲- منظور از مشترکه مسئله‌ای مشهور از مسائل ارث است.

برای مفتی شرط نیست از هر مسئله‌ای که سوال شود حتماً جواب دهد، چهل سوال از امام مالک رحمته پرسیده شد در جواب سی‌وشش سوال فرمود: نمی‌دانم، چه بسا در بسیاری از مسائل امام شافعی رحمته و حتی صحابه توقف نمودند.

بنابراین شرط و اساس صدور فتوا، علم و بصیرت است، فتوا باید براساس بصیرت باشد و شخص بداند که می‌داند و آنچه را که نمی‌داند از آنچه که می‌داند تشخیص دهد در مورد آنچه که نمی‌داند توقف کند، و آنچه را که می‌داند فتوا دهد»^۱.

همانگونه که می‌بینی شرایط اجتهاد برای کسی که اهلیت واقعی بحث و نظر را دارا باشد خیلی ساده و آسان است، شما برای این بیان به اشتباه و سختگیری بسیاری از مذهب‌ها که اجتهاد را شبه مستحیل قرار می‌دهند پی می‌برید و این گروه از (مذهبی‌ها) از علمائی که به مسئله اجتهاد رغبت دارند (شرایطی را می‌خواهند) که یک چهارم، حتی یک دهم آن را مجتهدین صحابه کرام دارا نبودند.

حقیقت این است که در آنچه گفتیم چیزی قابل انکار دیده نمی‌شود و استشهاد من از کلام امام غزالی رحمته کاملاً بجاست زیرا امام غزالی معتقد به آن چیزی است که ما معتقدیم و آن این است که اجتهاد برای کسی که اهلیت و شایستگی اندیشیدن و بررسی کردن را داشته باشد سهل و آسان است، گفته امام غزالی بر علیه متشددین و متعصبینی است که اجتهاد را مستحیل و یا شبه مستحیل می‌دانند چون اینان فراگیری بسیاری از علوم و حفظ کامل بسیاری از کتاب‌هایی را که امکان ندارد یک نفر از عهده این همه شرایط بر بیاید بر مجتهد لازم می‌کند.

مثلاً امام غزالی نظریهٔ کسانی را که معتقدند مجتهد باید بر علم کلام معرفت و آگاهی داشته باشد رد می‌کند و می‌گوید کافی است مجتهد دارای عقیده‌ای جازم به ارکان ایمان باشد حتی اجتهاد را برای کسی که در امور عقیده مقلد محض است باز هم جایز قرار می‌دهد، همانگونه که امام غزالی نظریه کسانی را که شناخت فروع فقہی را از شرایط اجتهاد می‌دانند رد می‌کند و با آوردن حجت برای آنان می‌گوید: صحابه رضی الله عنہم که بر فروع فقہی شناختی نداشتند.

امام غزالی بر خلاف کسانی که در امر اجتهاد بر مجتهد سختگیری می‌کنند قائل به تخفیف است و می‌گوید: برای اجتهاد نیازی به حفظ کل قرآن و شناخت همه آیات نیست بلکه کافی است مجتهد بر آیات احکام که در حدود پانصد آیه هستند و مواضع آن‌ها شناخت داشته باشد، و همچنین امام غزالی در مورد سنت می‌گوید: لازم نیست مجتهد بر همهٔ احادیث شناخت داشته باشد و همهٔ احادیث را از حفظ باشد، بلکه کافی است فقط بر احادیث احکام و مواضع آن‌ها شناخت داشته باشد و کافی است بعضی از کتاب‌های سنن احادیث را در اختیار داشته باشد. و در مورد اجماع می‌گوید ضرورتی برای حفظ همهٔ مواقع اجماع وجود ندارد بلکه هر گاه مجتهد در مورد مسئله‌ای فتوا دهد کافی است بدانند که یکی دیگر از علماء نیز مانند او فتوا داده یا اینکه بدانند مسئله‌ای که وی بدان فتوا داده مسئله‌ای جدید است.

امام غزالی در بقیه شرایط اجتهاد نیز قایل به تخفیف است و در آخر بحث خود را با- نکته‌ای ظریف در مورد تخفیف که بیشتر افراد از آن بی‌خبرند- به پایان می‌برد، و در این مبحث می‌گوید: فراگیری همه علومی که قبلاً ذکر شده فقط از شرایط مجتهد مطلق هستند، و دیگر اینکه اجتهاد جایگاهی است تقسیم‌پذیر. در این صورت ممکن است یک مسلمان در بعضی از امور به رتبهٔ اجتهاد رسیده و در بعضی دیگر نرسیده باشد در این صورت

همه شرایط ذکر شده لازم نیست بلکه شناخت دلایل مسئله‌ای که در مورد آن بحث و بررسی می‌کند کافی است هر چند که از دلایل مباحث و مسایل دیگر اطلاعی نداشته باشد، همچنان که مفتی را ملزم به جواب دادن در همه مسایل نمی‌داند و بر توقف نمودن امام مالک رحمته در جواب بسیاری از مسایلی که کلمه لادری (نمی‌دانم) را بکار می‌برد استدلال می‌کند.

و توای مقلد سختگیر و متشدد آیا فکر می‌کنی اطلاع و آگاهی بر کتب حدیث و فهم آن‌ها کاری ساده و آسان است؟ نزدیک است که بطور قطع بگویم: که علماء مجتهدین بزرگوار و از جمله ائمه اربعه، علم به بسیاری از این احادیث نداشتند بلکه بعضی از آن‌ها حتی بر یک دهم این احادیث هم آگاهی نداشته‌اند.

خواندن و مطالعه کردن این همه کتاب حتی برای کسی که دارای فهم و ذکات باشد سال‌ها طول می‌کشد چگونه این کار را آسان می‌کنید و چگونه گمان می‌کنی که این کار بر هر انسانی حتی عامی و بادیه‌نشین که بویی از علم نبرده آسان است؟

می‌گویم: اگر یک نفر بتواند یک چهارم این کتاب‌ها را با کمک شروحاتی که علماء نوشته‌اند و احادیثی که مراتب آن را بیان نموده‌اند مطالعه کند و بفهمد و از علوم لغت و قرآن و اصول به مقدار کافی برخوردار باشد این نفر صلاحیت این را دارد که وی را در جایگاه رفیع اجتهاد قرار دهیم، ولی ما اطمینان داریم کم‌تر کسی قادر به رسیدن به این مرحله است و این افراد کسانی هستند که ما باید آنان را تشجیع نموده، با آنان همکاری نماییم و آنان را دستگیری کنیم نه اینکه علیه آنان همچون کافران بدکردار و بزهکار بجنگیم یا این افراد را از تصمیم‌شان بازداشته و تلاش‌هایشان را از بین برده و بر آنان افتراء ببندیم.

باطل بودن اندیشه بسته بودن دروازه اجتهاد:

در میان فقهای متاخرین دعوتی متعصبانه و خطرناک شیوع پیدا کرده است مبنی بر اینکه دوران اجتهاد سپری شده و پس از قرن چهارم هجری دروازه اجتهاد تا روز قیامت بسته شده و در میان امت اسلامی زنجیره طلایی مجتهدین از هم گسسته و مجتهدین از بین رفته‌اند و امکان ندارد از این به بعد تا قیام قیامت کسی به درجه اجتهاد برسد هرگز و متاخرین چاره‌ای جز تقلید گذشتگان را ندارند و به احادی اجازه مخالفت با گذشتگان را نمی‌دهند و آخرین چیزی که متاخرین توان انجام آن را دارند این است که از اقوال متقدمین، بعضی را بر بعضی دیگر در ضمن یک مذهب ترجیح دهند و بس.

دعوت به بسته بودن دروازه اجتهاد نتیجه‌ای طبیعی است برای انتشار تقلید، تقلیدی که سالیان سال ضربات سنگین خود را بر مسلمانان فرود آورده و آنان را به سرازیری جهنم عقب‌ماندگی و انحطاط علمی و اصل کرده است.

بسیاری از دشمنان دعوتگران سنت «دعاة السنة» در حول و حوش این تفکر زمزمه می‌کنند و گروهی اجتهاد نظری را جایز می‌دانند اما در عمل علیه آن می‌جنگند و هرگاه آوازه مجتهدی به گوش آنان برسد منکر اجتهادش می‌شوند و ادعا می‌کنند این فرد صلاحیت اجتهاد را ندارد و وی را مورد انتقاد و مسخره قرار می‌دهند، چه به حق و چه به ناحق بر علیه وی در جستجوی ماخذ و منابع می‌گردند و از گاهی کوهی می‌سازند، همانگونه که لیستی عریض و طویل از شرایطی را که مدعی هستند مجتهد باید برخوردار باشد تهیه می‌کنند که حتی یک دهم این شرایط را صحابه بزرگوار که خود مجتهد بودند برخوردار نبودند.

ما معتقدیم ممنوع کردن اجتهاد بعد از قرن چهارم هجری بنا به اسباب

بی‌شماری از اساس، فکری باطل، فاسد و بی‌پایه بوده: **سبب اول:** اجتهاد: از اموری است که خداوند آن را جایز قرار داده و به آن راهنمایی کرده و آن را چهارمین مصدر شریعت اسلامی که عبارتند از کتاب و سنت و اجماع و قیاس (قیاس که از مهمترین شعب اجتهاد است) قرار داده واحدی حق ندارد که از دین خداوند در جزئی‌ترین، مسئله‌ای هر چند که کوچک باشد تغییر ایجاد کند، پس چگونه است کسی که اصلی از اصول دین را باطل کند و مصدری از مصادر شریعت را ممنوع اعلام می‌کند؟ و مشخص است حال که تشریح و قانون‌گذاری خاص خداوند است، و بشر فاقد این صلاحیت است.

سبب دوم: بستن دروازه اجتهاد محدود کردن رحمت وسیع خداوند و تنگی نمودن در مورد فضل و بخشش کامل خداوند و محروم نمودن مسلمانان از نعمت‌های بی‌شماری که خداوند بر آنان ارزانی داشته به حساب می‌آید و دلیلی که برای اثبات این مسئله (انسداد باب اجتهاد) بدان متوسل می‌شوند. حاوی ادعای علم غیب است.

زیرا می‌گویند بعد از قرن چهارم هجری دیگر کسی که صلاحیت اجتهاد را دارا باشد وجود نداشته و تا روز قیامت نیز وجود نخواهد داشت چه کسی آن‌ها را به این آگاه کرده و از کجا این را دانستند؟

آیا خداوند به آنان خبر داده که بعد از قرن چهارم هجری تا روز قیامت مجتهدی را خلق نخواهد کرد؟

﴿إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا اَتَقُولُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ [یونس: ۶۸].

«شما هیچگونه دلیل و برهانی بر این ندارید آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که از آن آگاهی ندارید؟».

درست است که با گذشت زمان مردم از نظر دین به عقب بر می‌گردند،

همانگونه که در بعضی از احادیث وارد شده بلکه آنچه که پیامبر ﷺ به ما خبر داده بر عکس این است پیامبر فرموده: «یبعث الله علی راس کل مئه سنة من یجد هذه الامة امر دینها»^۱. «خداوند در هر صدهای مجددی را بر می انگیزد تا امر دین را برای این امت تجدید نماید».

پیامبر ﷺ از آمدن مهدی قبل از برپایی قیامت به ما خبر داده در حالی که او اهل اجتهاد است و دلایل صحیح دیگری در این زمینه وارد شده اند که جایی برای شک و تردیدی باقی نمی گذارند، اما اینکه مردم با گذشت زمان دچار عقب گرد دینی می شوند این عقب گرد به صورت عمومی است نه به صورت فردی (یعنی در مجموع وضعیت جامعه اسلامی چنان خواهد بود ولی در عین حال افرادی متدین و اهل علم به تمام معنی وجود خواهند داشت) و این عقب گرد عمومی بر عموم خودش باقی نیست بلکه از عام خاص شده است همانگونه که پیامبر ﷺ در حدیثی فرموده اند: «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطْرِ لَا يُدْرَى أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ»^۲. «مثال امت من همچون باران است. معلوم نیست آغاز آن خیر است یا پایان آن».

ما در عصر انحطاط مسلمین نابغه ها و علمای بزرگی را دیده ایم که از نظر علم و فقه و ذکاوت و اخلاص از ائمه مجتهدین دست کمی ندارند همانند: ابن حزم، ابن عبدالبر، نووی، ابن دقیق العید، عز بن عبدالسلام احمد عبدالحلیم، ابن حجر و ابن کثیر و ذهبی رحمهم الله و دیگران که اخبار آنان را شنیده ایم، بنابراین امت اسلامی بحمدالله امتی است که از جانب خداوند مورد رحمت قرار گرفته و به اذن خداوند خیر و علم و اجتهاد از آن قطع نمی شود و حال آنکه امت اسلامی بهترین و مکرمتترین امت ها نزد خداوند

۱- رواه ابو داود والحاکم بسند صحیح.

۲- رواه الترمذی وحسنه وقال شیخنا فی تعلیقه علی المشکاة: هو صحیح لطرقة.

است، همانگونه که پیامبر ﷺ در تفسیر آیه مبارکه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که بیرون آورده شده برای مردمان». فرمودند: «أنتم تُتِمُّونَ سَبْعِينَ أُمَّةً أَنْتُمْ خَيْرُهَا وَأَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ»^۱. «شما کامل کننده هفتاد امت و بهترین و مکرمتین این امتها نزد خداوند متعال هستید». یکی از مقتضیات اکرام و رحمت و فضل خداوند بر این امت این است که نعمت‌های خود را بر امت همیشه مستدام بدارد و از مهم‌ترین این نعمت‌ها اجتهادی است که با آن دین الهی استمرار و امور آن اصلاح و مشکلات آن حل می‌گردد.

اکنون ما به گویندگان این نظریه که دروازه اجتهاد بعد از قرن چهارم هجری بسته شده؟ می‌گوییم: (کدام یک از مجتهدین پیش از صده چهارم هجری این حرف را گفته) اگر در پاسخ بگوید هیچ کس و لزوماً جواب غیر از این نمی‌تواند باشد بلکه خودم آن را گفته‌ام، ما می‌گوییم از کتاب و سنت نصی به‌مراه داری یا از طرف خودت اجتهادی نموده‌ای؟

اگر پاسخ داد به استناد نص و دلیلی گفته‌ام بدان که دروغ گفته بعید است در این مورد نصی از کتاب و سنت وجود داشته باشد و اگر گفت رای و نظر خودم است در جواب می‌گوییم برای خودت اجتهاد کرده‌ای و مذهب را ترک کرده‌ای.

سومین سبب: برای بقای شریعت اسلام، حیات و استمرار آن نیاز مبرم به اجتهاد است زیرا حوادث و اتفاقات جدید غیر محصور رخ می‌دهد در حالی که نصوص شریعت ثابت و محصور هستند پس ممکن نیست نصوص محصور و محدود، حوادث غیر محصور و نامحدود را در بر گیرند، لذا حکمت خداوندی بر آن شده که اجتهاد را برای مسلمانان جایز قرار دهد تا بوسیله

۱- رواه الترمذی وحسنه وابن ماجه والدارمی وحسنه شیخنا أيضاً.

اجتهاد، احکام را از این نصوص و قواعد عمومی شریعت استنباط نمایند و مواردی را که شبیه و نظیر هم هستند بر یکدیگر قیاس نمایند خود پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در مواردی اجتهاد نموده‌اند، صحابه و تابعین و تابعین نیز اجتهاد کرده‌اند، بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که اجتهاد شیوهٔ سلف صالح و شیوه بهترین افراد امت بوده و پیروی از روش و سنت آنان بر ما لازم است گوینده این شعر راست گفته:

وکل خیر فی اتباع من سلف وکل شر فی ابتداء من خلف
 «هر خیری در پیروی کردن سلف صالح است و هر شری در بدعت‌های کسانی است که بعد از سلف صالح می‌آیند».

چند اعتراض و پاسخ به آن‌ها:

از کسانی که اجتهاد را بعد از قرن چهارم هجری ممنوع اعلام می‌کنند می‌پرسیم: به استناد کدام دلیل شرعی حکم به بسته بودن دروازهٔ اجتهاد می‌دهید؟ ما کتاب‌ها و مقالاتی را که در آن به اثبات این مسئله پرداخته‌اند مورد بررسی قرار داده‌ایم هیچ دلیل شرعی از قرآن و حدیث نداشته‌اند، اکنون دو مرتبه سوال را تکرار می‌کنیم، اگر بر گفته خودتان دلیل شرعی ندارید آیا دلیل عقلی دارید؟ تنها دلیل عقلی که دارند این است که اگر دروازه اجتهاد گشوده شود کسانی که اهلیت این کار را ندارند دست به اجتهاد می‌زنند، دین را فاسد و احکام دینی را بازیچهٔ خویش قرار داده و در نتیجه هرج و مرج در دین را بوجود می‌آورند.

به طور قطع این اعتراضی باطل و غیر منطقی است، و اگر ذره‌ای هم صحت و اعتبار داشت خدا و رسول وی صلی الله علیه و آله ما را به آن راهنمایی و سفارش می‌کردند زیرا احدی از خداوند به خیر و صلاح دین و دنیای بشر آگاه‌تر نیست و همچنین احدی از خداوند به ضرر دین و دنیای بشر آگاه نیست،

همانگونه که رسول مکرم اسلام ﷺ فرمود: «مَا تَرَكْتُ شَيْئًا مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَلَا تَرَكْتُ شَيْئًا مِمَّا نَهَاكُمُ اللَّهُ عَنْهُ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ...»^۱. «از آنچه که خداوند شما را به آن امر نموده چیزی را ترک نکرده‌ام مگر اینکه شما را به آن امر نموده‌ام، و از آنچه که خداوند شما را از آن نهی نموده چیزی را ترک نکرده‌ام مگر اینکه شما را از آن نهی نموده‌ام». پس آیا معقول است که خداوند از مصیبتی بسیار بزرگ که بر مسلمانان وارد می‌شود و هرج و مرج دینی بوجود می‌آورد آگاه باشد باز هم آنان را از چنین چیزی که دین و آینده آنان را تهدید می‌کند بر حذر نکند؟ هرگز، خداوند برتر و بالاتر از چنین چیزی است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۲].

«و پروردگارت فراموشکار نبوده.»

چگونه عقل و فهم یک مسلمان بر خود روا می‌دارد که تصور نماید خداوند از خطری بزرگ و مصیبتی که با سرعت تمام مسلمین را فرا می‌گیرد خبر داشته باشد باز هم آنان را متوجه این خطر نسازد و بعد از این مدعیان علم در قرون اخیر بیایند تا آنچه را که خداوند نازل نکرده کامل کنند و شریعت وی را تکمیل نمایند؟ وای بر شمای جاهلان از این گفتار خطرناک و دروغ باطل. دروازه‌ای را که دست خداوند آن را گشوده هیچ انسانی هرکه می‌خواهد باشد نمی‌تواند ببندد و خداوند چون می‌دانسته اجتهاد برای استمرار و حیات دین و برای امت ضروری است آن را گشوده است پس چگونه بستن این دروازه برای شما جایز است؟ خداوند با شدت تمام منکر می‌شود بر کسی که بدون اجازه وی قانونگذاری می‌کند و

۱- رواه الشافعی فی سننه (۱۴/۱) مرسلأ و الطبرانی و غیرهما قال شیخنا: وهو صحیح بمجموع طرقه.

می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«آیا آنان انبازها (شریکان) و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است.»

و خداوند کسانی را که بدون اذن وی حرام را حلال و حلال را حرام می‌کند از مشرکین گمراهان و جعل‌کنندگان از طرف خودشان را ارباب‌هایی بجز الله قرار داده و در مورد اهل کتاب فرموده:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«احبار و رهبان‌شان را به جای خداوند به ارباب گرفته‌اند.» و در حدیث عدی ابن حاتم آمده که ایشان معنای عبادت احبار و رهبان را از پیامبر ﷺ پرسید، پیامبر ﷺ به او گفت: که احبار و رهبان برای مردم حرام را حلال و حلال را حرام می‌کردند و مردم هم از آن‌ها پیروی می‌کردند، این یعنی عبادت کردن احبار و رهبان^۱.

اگر حلال را حرام کردن و حرام را حلال کردن گمراهی و شرک است پس چگونه است بستن دروازه‌ای که خداوند آن را مصدری از مصادر تشریح و اصلی از اصول اسلام قرار داده؛ و با بستن دروازه اجتهاد مسلمانان را از نعمت بزرگی از نعمت‌هایی که خداوند بر آنان ارزانی داشته است محروم می‌کنند چه کسی به شما این اجازه را داده؟

﴿إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لَكُمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [یونس: ۵۹].

«آیا خداوند به شما اجازه داده یا اینکه به خدا نسبت افترا می‌زنید.» اگر دروازه اجتهاد مصدر شر و سوء می‌بود چگونه خداوند آن را گشوده و (اجتهاد را) برای بندگانش جایز قرار داده و بهترین افراد از این دروازه

۱- تخریج آن حدیث در صفحه (۷۶).

داخل شده‌اند و خداوند نیز آنان را ستایش کرده؟ و اگر اجتهاد مصدر خیر و خوبی است پس چگونه آن را می‌بندید؟

و اگر شما معتقدید که در سه قرن اول هجری اجتهاد مصدر خیر بوده زیرا مردم در آن زمان صالح بودند و سپس اجتهاد مصدر شر و بدی شده زیرا مردم فاسد شده‌اند، پس به شما می‌گوییم: چگونه خداوند به آن علم نداشته و از آن غافل بوده و شما یادآوری کردید و خدا از این ناآگاه بود و شما به وی آموخته‌اید، خداوند از این امر سکوت کرده و شما مردم را از آن بر حذر داشته‌اید یا اینکه خداوند با خبر بوده و بندگان را بر آن آگاه نکرده و اگر چنین بوده در این صورت خداوند در حق بندگان خیانت نموده و در امر هدایت بندگان تقصیر کرده است و خداوند سبحان برتر و بالاتر از این‌ها است (معاذ الله).

کافی است که روشن کنیم که خداوند دانسته که به زودی یک نسل از مسلمین قبل از قیامت به خطر دجال و خطر ایمان روبرو می‌شوند و خداوند به وسیله پیامبر خودش همه مسلمانان را در تمام عصرها و از جمله صحابه را از این بر حذر داشته اکنون چگونه خداوند ما را از خطری بزرگ و بحرانی دینی به گمان شما که نه یک نسل و دو نسل بلکه بعد از صده چهارم هجری همه مسلمانان با آن روبرو هستند بر حذر نداشته؟ خدایا تو پاکی، این بهتانی است بس بزرگ.

ای مردم دست ننگه دارید و از خدای خود شرم کنید و ادب را با خداوند پیشه گیرید، چون این کار شایسته و در خور یک مسلمان جاهل و فاسق نیست چه رسد به کسی که ادعای علم می‌کند و متصدی اصلاح و تبیین مسایل فقهی است!.

اضافه بر مطالب گذشته از جهت عقلی دلیل آیکی و بی‌ارزش شما را که برای بستن دروازه اجتهاد بدان توسل جستید مورد مناقشه و ارزیابی قرار

می‌دهیم، شما استدلال می‌کنید که اگر دروازه اجتهاد باز شود احتمال دارد کسانی که اهلیت و شایستگی اجتهاد را ندارند داخل این دروازه شوند، لذا می‌گوییم هر علم و فنی در معرض داخل شدن کسانی است که برای آن اهلیت و شایستگی ندارند، آیا با این استدلال باید همه علوم و فنون را لغو کنیم و دروازه شناخت و بحث و جستجو را ببندیم و بشریت را به دوران قهقرایی وانحطاط برگردانیم؟ پس باید با این منطق پزشکان را از کار کردن در شهرها منع کنید چون ممکن است کسانی وارد جامعه پزشکی شوند که شایستگی و کاردانی این کار را ندارند، و دستور دهیم همه داروخانه‌ها را ببندید چون ممکن است افراد ناباب به این شغل روی آورند همانگونه که باید مردم را از آموزش تفسیر و حدیث و فقه باز داریم چون احتمال دارد کسانی که صلاحیت این کار را ندارند در مسند تعلیم و آموزش این علوم قرار گیرند؟ آیا این کار منطقی است؟ آیا این معقول است؟

همانا خداوند عزوجل دنیا را برای امتحان و آزمایش انسان‌ها آفریده و انسان نیکوکار و بدکار و خوب و بد را آفریده تا انسان‌ها را آزمایش کند در حالی که ذات مقدسش بر همه چیز آگاه است.

لیکن خداوند حق را با دلیل و برهان همراه ساخته و باطل فاقد حجت و برهان است و ضعیف است، به محض آشکار شدن حق باطل خوار شده و در هم کوبیده شده و فرار می‌کند خداوند متعال فرموده:

﴿تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ [الأنبياء: ۱۸].

«بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق مغز سر باطل را از هم می‌پاشد و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود».

و فرمود:

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶].

«بی‌گمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است».

هرگاه کسانی که صلاحیت اجتهاد را ندارند ادعای اجتهاد نمایند خداوند خود ضامن باطل کردن تلاش این‌ها و رد کردن حجتشان و ساکت گردانیدن آن‌ها بوسیله مجتهدین با صلاحیت و علمای پرهیزکار می‌شود و دیگر برای مخالفین دلیلی باقی نمی‌ماند، خداوند فرموده:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۹].

«بگو خداوند دارای روشنترین و رساترین دلیل است و واگر بخواهد همه شما هدایت می‌کند».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَّلَهُمْ، وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ»^۱.

همواره یک گروه از امت من قائم به امر خداوند هستند کسی که قصد خوار کردن آن‌ها را داشته باشد و با آن‌ها مخالفت نماید ضرری به آن‌ها نمی‌رساند تا اینکه امر الهی بیاید و آن‌ها همواره بر همین حال هستند. و در حدیثی دیگر پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمُ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عَدُولَهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَاتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَاوِيلَ الْجَاهِلِينَ»^۲. «افراد عادل پس از هر نسلی و قرنی، حامل علم حدیث می‌شوند و تحریف اهل غلو، و جعل و انتساب یاوه گویان، و تاویل افراد نادان را از آن دور می‌سازند». و درمیان مسلمانان علماء راستینی باقی خواهند ماند که از دین دفاع می‌کنند و تهمت زندگان را دفع می‌کنند و تا نزدیک روز قیامت آنگاه که بنابه فرمودهٔ پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ علم با قبض علماء قبض

۱- متفق علیه.

۲- عزه صاحب المشكاة إلى البيهقي وهو مرسل ولكن ذكر شيخنا (الألباني) في التعليق أنه روي موصولاً من طريق جماعة من الصحابة وضح بعض طرقه الحافظ العلائي، النظر المشكاة (۸۳-۸۲/۱) بتحقيق شيخنا.

می‌شود^۱ باقی خواهند ماند.

از اینکه دین ضایع شود و هرج و مرج دینی بوجود بیاید واهمه نکنید زیرا خداوند سبحان حفاظت و سرپرستی دین را تضمین نموده و فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرو فرستاده‌ایم و خودمان نیز پاسدار آن می‌باشیم.»

بحران و هرج و مرج دینی که امت‌های گذشته با آن روبرو گردیدند به ما نمی‌رسد زیرا خداوند حفاظت دین ما را متعهد شده است و در مورد امت‌های گذشته چنین تعهدی ننموده، و آنگونه که شما می‌پندارید بستن دروازه اجتهاد ضامن استمرار و صلاح دین نیست بلکه باز بودن دروازه اجتهاد ضامن استقرار و صلاح دین است، زیرا بستن دروازه اجتهاد یعنی مسدود کردن دروازه علم صحیح زیرا شما بیان داشتید اگر اجتهاد ممنوع شود جز مقلدان یعنی جاهلان کسی دیگر باقی نمی‌ماند و افراد جاهل و نادان عاجزتر از آن هستند که دین را از شبهات (و ترفندهای) دشمنان حمایت کنند و دسیسه‌ها، توطئه‌ها و اتهام‌های دشمنان را دور سازند، دین فقط بوسیله علماء از نیرنگ‌ها و گمراهی‌های دشمنان در امان می‌ماند و چگونه یک نفر نابینا می‌تواند تصدی (امور) بینایان را در دست گیرد و به پیش ببرد؟

همانا یگانه ضامن بقاء و صلاح دین و زدودن و دور کردن خطرها فقط علماء حقیقی یعنی مجتهدین هستند و هیچ خطری از جمله بحران دینی که گمان می‌کنید مسلمانان را مادام که از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ طلب راه می‌کنند تهدید نمی‌کند و هر نوع اجتهاد باطل یا هرج و مرج دینی و هر نوع خطر دینی در مقابل حق و حقیقت عظیم و با هیبت با نمایندگی

۱- انظر الروض الباسم في الذب عن سنة أبي القاسم (۳۰/۱-۳۹) لابن الوزير.

از کتاب و سنت را دارا باشد با شکست و رسوایی مواجه می‌شود و هر گمراهی و انحراف و بحران در مقابل تابش نورانی آفتاب حق ذوب می‌شود و خداوند بیان کننده این مطلب است.

و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ [الرعد: ۱۷].

«اما کفها دور انداخته می‌شود ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد خداوند این چنین مثال‌هایی می‌زند». (بدانید که) برتری و استواری و یاری از آن حقیقت و شایسته‌ترین است و خداوند موید مومنان و متولی صالحان و نابود کننده مکر کافران و باطل کننده تلاش فساد کاران است و می‌فرماید:

﴿وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ﴾ [غافر: ۲۵].

«نیرنگ کافران بی‌نتیجه بوده و جز گمراهی نخواهد بود».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُصَلِّحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۸۱].

«خداوند کار تباه‌کاران را شایسته و سودمند نمی‌گرداند».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِّغُكَ لِالْمِرْصَادِ﴾ [الفجر: ۱۴].

«مسلماً پروردگار تو در کمین مردمان و مترصد اعمال ایشان است».

(ای کسانی که مدعی انسداد باب اجتهاد هستید) بر دین نرسید، زیرا دین پروردگاری دارد که به واسطهٔ بندگان که بر کتاب خدا و سنت رسولش دست امانت‌داری دارند از دین حمایت و دفاع می‌کند، و در ظلمات و تاریکی‌ها از کتاب و سنت نور می‌گیرند و (هجوم) لشکر تاریکی‌ها و

خفاش‌های کفر و گمراهی را دفع می‌کنند، بر دین الهی نهراسید (که اگر دروازهٔ اجتهاد باز شود دچار بحران و آشوب شود) بلکه بر نفس‌های خود بهراسید از اینکه با دین خدا بازی کنید و حرامش را حلال و حلالش را حرام کنید و قوانینی بسازید که خداوند بدان اجازه نداده از خود بترسید که دروازه‌ای را که خداوند آن را گشوده شما آن را ببندید و از جرات پیدا کردن (و ممنوع کردن) بر کاری که خداوند آن را جایز قرار داده و از نهی کردن امری که خداوند آن را دوست دارد، بر خود هراس داشته باشید از اینکه بر خدای بندگان با بستن دروازه اجتهاد حکمرانی کرده باشید، و از سخن گفتن بدون علم بر خداوند و ندانسته سخن گفتن بهراسید (در همهٔ این موارد احتیاط داشته باشید) و تظاهر به غیرت اسلامی را رها کنید زیرا خداوند یاری‌کننده و پیروز‌کنندهٔ اسلام است، این ما نیستیم که دین را حفاظت می‌کنیم بلکه محافظت‌کنندهٔ دین، خداوند است.

مگر مخلوقات در مقابل خداوند چه چیزی هستند؟ تاریخ بر این گواه است که چه بسیار توطئه‌ها و دسیسه‌های خطرناکی که (دشمنان اسلام) در جهت نابودی اسلام کشیده‌اند (اما سوال اصلی این است که) همهٔ این دسیسه‌ها به کجا انجامیده‌اند؟ همهٔ آن‌ها به ناامیدی و شکست انجامیدند و با وجود ضعف و تفرق مسلمانان به آن عیب و فضیحت دچار شدند سبب چه بوده؟ یگانه سبب برای به شکست مواجه شدن دشمنان دین این است که خداوند پشتوانهٔ اصلی دین بوده و آن را با قدرت و تدبیر خویش حفاظت می‌کند پاک و منزّه است خداوندی که نام‌های او مقدس و صفاتش بزرگ هستند.

اکنون روی سخن را به سوی مقلدین بر می‌گردانیم کسانی که مدعی بسته بودن دروازهٔ اجتهاد هستند آنانکه می‌پندارند گشوده شدن دروازهٔ اجتهاد منجر به مصیبت بزرگ و فتنه‌ای فراگیر می‌شود از ایشان می‌پرسیم: چرا اجتهاد فقط بعد از قرن چهارم هجری شر و فساد بر می‌انگیزد ولی

پیش از آن خیر؟ اگر پاسختان این باشد که قبل از صده چهارم همه مردم افرادی صالح بوده‌اند و بعد از قرن چهارم مردم به فساد کشیده شده‌اند؛ در پاسخ به شما می‌گوییم آیا امکان دارد عصر و زمانی باشد که از انسان‌های صالح و فاسد خالی باشد؟ به عقیده ما سه قرن اول اسلام که بهترین قرن‌ها هستند و از فضیلت ویژه‌ای برخوردار هستند آیا کسی می‌تواند انکار کند که در این سه قرن انسان‌های اشرار و فاسد نبوده‌اند؛ آیا خوارج، معتزله و دشمنان افراطی اهل سنت در سه قرن اول نبوده‌اند آیا عثمان و علی رضی الله عنهما در همین سه قرن اول به قتل نرسیده‌اند و به سبب همین اشخاص فاسد نبود که امام احمد مورد اذیت و آزار قرار گرفت، مگر نه این است که حرکت‌های زندیقی و مجوسی در سه قرن اول ظهور کرده‌اند؟ آیا غیر از این است که جعل حدیث بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دروغ گفتن بر ایشان (و بنام ایشان) در این سه قرن شیوع پیدا کرد.

(اکنون بیاندیشید و بگوئید) چه چیزی (یا نیرو و توانی) همه این خطر (خطرها) را دفع کرد و دین الهی را از شرشان رهانید؟ آیا جز با به کارگیری خداوند از علماء مخلص و محدثان ماهر بود. همان کسانی که همیشه شبهه‌ها را کشف و همه پرده‌ها را کنار زده و احادیث دروغی را بر ملا ساخته‌اند. اجرشان با خدا و پدر و مادرم فدای علماء حدیث باد و خداوند در مقابل خدماتی که برای اسلام و مسلمین انجام داده‌اند آنان را بهترین پاداش عطا کند علماء و دانشمندانی که خدمت دین را انجام داده‌اند آنان را بهترین پاداش عطا کند، علما و دانشمندانی که به دین خدمت می‌کنند و درست در زمانی که می‌رود سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از بین برود (و ضایع شود) این‌ها سنت را احیاء می‌کنند اما متأسفانه همین علماء و احیاگران سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امروزه (در میان امت) غریب و ناشناخته شده‌اند بلکه چه بسا که از طرف (بعضی) از مدعیان علم و فقه به عنوان محارب و گمراه

کننده معرفی شده‌اند. قسم به خدا به عقیده من هیچ خیری در شخصی که از سنت رسول الله و علما سنت خود را بی‌نیاز بگرداند نیست، پس حال کسی که محارب با سنت رسول الله است چگونه است؟

اعلام بسته بودن دروازه اجتهاد، مدعیان اجتهاد را از اجتهاد باز نمی‌دارد:

اضافه بر مطالب گذشته به مقلدین خشک و متعصب می‌گوییم: به نظر شما همین که شما گفتید دروازه اجتهاد بسته شده، کسانی که کاردانی و صلاحیت اجتهاد را ندارند دست نگه می‌دارند، و اهل غرض و هواپرستان دیگر وارد دروازه اجتهاد نمی‌شوند؟ آیا فکر می‌کنید با صحبت شما، مردم از نظر و فتوا دادن باز می‌آیند؟ اگر چنین می‌بود مردم از بیشتر آنچه که شما می‌گوئید و به آن دعوت می‌کنید با شما مخالفت نمی‌کردند، در حالی که شما در مسیری و مردم در مسیری دیگر گام بر می‌دارند (یعنی فتوای شما چیزی و عملکرد مردم چیزی دیگر است).

بیشتر مردم از دستورات خداوند سرپیچی می‌کنند در حالی که خداوند ذاتی است با قدرت، صاحب عذاب شدید و هر آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد، خدایی که همه کائنات در اختیار او است و روح همه مخلوقات تحت فرمان وی.

آیا ترساندن، اثرگذاری و توان شما بیشتر از خداوند است؟ (حال که چنین است) پس چگونه فقط صحبت شما افراد فاسد را از اجتهاد باز می‌دارد زیرا آنان هرگز منتظر اجازه و فرمان شما نیستند. وقتی که کسی از خداوند عزوجل نمی‌ترسد طبیعتاً از شما هم هراس ندارد و از شما حذر نمی‌کند، زیرا تقوای الهی و ترس و محبت خداوند اساس کار و ابزار اصلاح بزرگ است و همین چیز است که از بحران دینی و از بازیچه قرار دادن شریعت آسمانی جلوگیری می‌کند، و تنها به گفته این و آن کاری ساخته نیست، و گواه بر این واقعیت فتوای فقهای متقدمین (اولی و پیشین) است

که در بسیاری از کتاب‌هایشان به صراحت اعلام داشته‌اند که مقلد اجازه ندارد بر منصب قضاوت و فتوی بنشیند، آیا این مقلدین را از نشستن بر منصب قضاوت و فتوی باز داشته؟ بلکه همواره در گذشته مقلدین سرپرستی قضاوت و فتوی را عهده‌دار بوده‌اند، و اجتهاد نیز چنین است زیرا مدعیان (بی‌کفایت) اجتهاد و مغرضان، به صحبت‌های شما توجهی ندارند در حالی که ممکن است کسانی که صلاحیت (کفایت) و استعداد اجتهاد را دارند و به سخنان شما گوش کنند ولی شما با صحبت‌های خود (مبنی بر بسته‌بودن دروازه اجتهاد) آنان را از این کار باز می‌دارید و مسلمانان را از علم و فقه این گروه از علماء محروم می‌سازید در حالی که هیچ اثری بر مدعیان (بی‌کفایت) اجتهاد و مغرضان ندارد.

اگر شما واقعاً خواهان مصلحت دین الهی و بقای سلیم بودن آن هستید و می‌خواهید دین بازچه افراد قرار نگیرد، خود و مردم را در مسیر تقوای الهی قرار دهید، و بر حدود دین توقف داشته باشید و در مقابل کتاب خدا و سنت رسولش سر تسلیم فرود آورید و این دو اصل اسلامی را بر هر چیزی مقدم بدارید، و از تشریح آنچه که خدا بدان اجازه نداده دوری جوئید و دنباله‌رو گفته‌هایی که هیچ اساسی نه بر پایه عقل (طرز تفکر درست) و نه بر پایه نقل (دلایل صحیح از منابع اسلامی) ندارند و خداوند نیز بدان اجازه نداده، نباشید. عجیب و غریب‌تر از همه این است کسانی که خواهان ممنوع شدن اجتهاد هستند در عمل خود دست به اجتهاد می‌برند و عملاً با گفته‌های خویش مخالفت می‌کنند، بسیار تجربه شده که اگر از یکی از ایشان در مورد حکم مسئله‌ای جدید که مورد بحث فقهاء گذشته نبوده سوال کنی مشاهده خواهی کرد که بنا بر اجتهاد خویش به شما فتوی می‌دهند و چه بسیار از بدعت‌ها که بعد از قرن چهارم هجری بوجود آمده و مقلدین با رای و اجتهاد خویش مهر تحسین بر آن زده‌اند در حالی که می‌گویند: اجتهاد ممنوع است.

تقلید

ادعای مقلدین مبنی بر اینکه قرآن و حدیث فهمیده نمی‌شوند:

مقلدین بی‌سواد مدعی هستند نظر انداختن (بحث و بررسی کردن) در قرآن و حدیث ناممکن است و در میان مردم دیگر کسی که قرآن و حدیث را بفهمد و تفسیر نماید باقی نمانده.

گویا قرآن و حدیث (معاذ الله) طلسم‌هایی هستند که رموزشان حل ناشدنی و اسرارشان بازنشدنی است، (با این حساب) ادعا می‌کنند وظیفه ما فقط خواندن کتاب‌های متاخرین است که (برای نظرات و فتوای خود کمتر سراغ دلیل رفته‌اند و تقریباً) خالی از دلیل هستند، در صورتی که هر فرد با انصاف و فهمیده‌ای گواهی می‌دهد بر اسلوب سقیم و شیوه پیچیده‌ای که در این کتاب‌ها به کار برده شده و ترکیب یافته است از جمله متن و حاشیه و شرح و تقریر، که حتی یک فرد متخصص و ماهر در فهمشان با مشکل روبرو می‌شود و مطالعه یک مسئله در این کتاب‌ها و پیدا کردن جای مسئله و حل جمله‌بندی و فهم معنی مشکل و زمانبر است.

(در صورتی که) به خدا سوگند فهم قرآن و سنت پاک از این کتاب‌های پیچیده و مطالب در هم و بر هم به مراتب آسان‌تر است بطوریکه اصلاً قابل مقایسه نیستند، این مقلدین متعصب بی‌خبر از آنند که خداوند قرآن را بر مردم حجت و (برهان) قرار داده و بدین منظور فهم قرآن را ساده و گفتن آن را آسان نموده و اگر جز این می‌بود قرآن برای مردم حجت و برهان نمی‌شد.

شما تصور کنید یک نفر برای فرزندش نامه‌ای بفرستد و محتوای نامه پر از جمله‌های نامفهوم و معماهای نامعلوم باشد و فرزندش را مکلف نماید تا

سر و ته نامه را در آورده و به مقتضای آن عمل کند و محتوای آن را عملی کند و در صورت عمل نکردن به محتوای نامه فرزندش را بازخواست و محاکمه می‌کند، آیا به نظر شما این پدر منصف و حق به جانب است؟ مسلماً ما این کار را حتی از یک فرد جاهل و بیسواد قبول نمی‌کنیم پس چگونه اینان دربارهٔ خداوند متعال که به اندازه ذره‌ای هم ظلم نمی‌کند حکم می‌کنند، بله خداوند راست فرمودند: ﴿وَلَا كِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [یونس: ۴۴].

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷].

«ما قرآن را برای ذکر آسان ساخته‌ایم آیا پندپذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟»

و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴].

«ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه به زبان قوم خودش (متکلم بوده است) تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد (و حقایق را تبیین و تفهیم کند)».

و می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ [محمد: ۲۴].

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند». (و مطالب و نکات آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند؟) ولی مقلدین بر عکس این آیات صحبت می‌کنند و می‌گویند: فهم قرآن ناممکن و تفسیر و بیانش ساده و آسان نیست، (حال که چنین باشد) پس هدف از نزول قرآن چیست؟ و اگر فرض کنیم قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بین رفته و ضایع شده‌اند بنابراین منطقی هیچ خسارتی

متوجه (مسلمین) نشده، زیرا اگر قرآن و حدیث (در میان امت) باقی بمانند باز هم جز تبرک استفاده‌ای دیگر ندارند اما استفاده علمی و استنباط احکام (از این دو منبع عظیم) خیر، زیرا بگمان این‌ها فقهاء همه علوم و مسایل را از قرآن استنباط و استخراج نموده‌اند و این مسایل را در کتاب‌های خودشان مدون نموده‌اند و دیگر اجازه بحث و بررسی و استنباط را ندارند.

برادرم خواننده محترم خوب بیاندیش و بیاد بیاور که خداوند با فرستادن قرآن بر مسلمانان منت بزرگی نهاده و قرآن را راه نجات و هدایت قرار داده و رسول مکرم اسلام ﷺ برای مسلمانان بیان داشته مادام که قرآن در میان مسلمانان باقی است بر خیر و خوبی هستند و علامت گمراهی بزرگ و فتنه فراگیر و نزدیک شدن قیامت بر داشته شدن قرآن است، و پیامبر بزرگ اسلام ﷺ قرآن را مسیر امنی از گمراهی و راه نجاتی از ضلالت قرار داده و فرموده‌اند: «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ، وَسُنَّةَ رَسُولِهِ»^۱. «دو چیز را در میان شما باقی گذاشته‌ام، مادام که به آن دو چنگ بزیند گمراه نخواهید شد، یکی کتاب خدا و دیگری سنت رسول خدا».

با توجه به این حدیث بین که مقلدین از فقدان کتاب و سنت هیچ خطری را احساس نمی‌کنند و می‌گویند: (نیازی به قرآن و حدیث نیست زیرا فقهاء هر آنچه را که در قرآن و حدیث آمده اخذ کرده‌اند و ظاهر قرآن و حدیث کفر محض است)^۲. ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الكهف: ۵]. «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌هایشان بیرون

۱- رواه مالك في موطنه بلاغاً وله شاهد في المستدرک، والحديث بمجموع هما حسن، انظر المشكاة: (۶۶/۱).

۲- وانظر للرد عليه وعلى أمثاله (تنزيه السنة والقرآن عن أن يكونا من أصول الضلال والكفران) لأحمد بن حجر آل بوطامي.

می‌آید نمی‌گویند مگر دروغ».

همچنان که یکی از آنان بنام صاوی در حاشیه جلالین این ادعا را می‌کند.

تقلید باعث نابودی ملت‌ها است:

تقلید بدترین دردی است که هر گاه ملتی به آن گرفتار شد هلاک و نابود می‌شود، و در پرتگاه ضعف و عقب ماندگی سقوط می‌کند و تقلید نتیجه‌ای جز ذلت و ضعف و جهل و عقل ماندگی برای مسلمانان نداشته، زیرا تقلید نورانیت قلب‌ها را از بین می‌برد تا فاقد بصیرت باشد، و گوش‌ها را از شنیدن کر و احساس را فاسد و فاقد شعور و ادراک می‌گرداند.

تقلید مسلمانان از اهل کتاب:

در حدیثی پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ صَبَّ لَسَلَكْتُمُوهُ. قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى قَالُوا: فَمَنْ؟»^۱. «به تحقیق شما به وجب به وجب و ذراع به ذراع از راه و روش پیشینان خود پیروی می‌کنید حتی اگر آنان در سوراخ سوسماری داخل شوند شما نیز داخل خواهید شد، صحابه گفتند: آیا یهود و نصاری را می‌گوئید؟ پیامبر ﷺ فرمودند: پس چه کسی؟».

پیامبر ﷺ در این حدیث خبر می‌دهد که مسلمانان در همه چیز گرفتار تقلید از یهود و نصاری می‌شوند حتی اگر مرتکب قبیحترین حماقات شوند باز هم از آنان تقلید می‌کنند.

و خداوند در قرآن به ما خبر داده که یهود و نصاری احبار و رهبان (علماء و عابدان) خویش را بجز از خدا به خدایی می‌گرفتند همچنان که

معنی آن را ذکر نمودم یعنی در مواردی که مخالف حکم خدا و رسول است از آنان پیروی و اطاعت می‌کنند.

بنا بر آنچه که گفته شد از مواردی که حدیث فوق آن را در بر می‌گیرد این است که مسلمانان در تقلید همان کاری را انجام می‌دهند که یهود و نصاری انجام می‌داده‌اند و همین‌طور هم بوده، و همانگونه که امام رازی از بعضی از فقهاء متعصب نقل می‌کند، و گفته‌ی پیامبری که از خود چیزی نمی‌گوید راست است.

ما در این قسمت به بعضی از موارد اشاره می‌کنیم که بعضی از فقهاء در حد یک نظریه، تعصب مذهبی را مضر می‌دانند ولی در عمل برخلاف آن عمل می‌کنند و تا پایان خط با ما همراه نیستند یعنی اینکه عملاً با همه اقوالی که بر خلاف کتاب و سنت در مذهبش وجود دارد مخالفت کند و از آن رجوع نماید و برای مردم آن را بیان داشته و بر حذر دارد.

از هیچ یک از این‌ها نشنیده‌ایم که در مسئله‌ای بزرگ یا کوچک با مذهب خود مخالفت کند و نص قرآن و دلیل قوی را بر مذهب خود ترجیح دهد و از هیچکدامشان نشنیدیم که وقتی دلیلی مخالف کتاب و سنت بود مردم را به ترک مذهب دعوت کنند و آنان را به تفقه در قرآن و حدیث دعوت کنند و آن دو را فوق مذهبیت تنگ قرار دهند، از این صحبت‌ها هرگز شنیده نشده مگر در موارد محدودی آن هم در صورتی که در بحث علمی به ناچاری تسلیم شوند!

امام رازی بر مقلدین حمله می‌کند

مفسر بزرگ امام فخر الدین رازی در تفسیر خود ذیل آیه: ﴿اتَّخَذُوا

أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

بعد از نقل حدیث عدی^۱ که بیانش گذشت می‌گوید: (ربیع از ابی‌العالیه تابعی بزرگوار پرسید اینکه بنی اسرائیل احبار و رهبان (علماء و عابدان) خویش را به غیر از خدا به خدائی و رب می‌گرفتند به چه صورت بود؟ ایشان پاسخ دادند: که هر گاه بنی اسرائیل در کتاب آسمانی خویش مسئله‌ای را می‌یافتند که با گفته احبار و رهبان مخالف بود حکم کتاب خدا را قبول نمی‌کردند و به اقوال احبار و رهبان عمل می‌کردند)^۲.

می‌گویم: طبری جواب ابی‌العالیه را چنین ذکر می‌کند (اوامر و نواهی احبار و رهبان را انجام می‌دادیم در حالی که یهود و نصاری مواردی را که بدان امر و یا نهی شده بودند در کتاب خدا می‌یافتند (ولی با این حال) کتاب الهی را پشت سر گذاشته و از افراد (که سلیقه‌های شخصی و منافع فردی و یا گروهی خود را اعمال می‌کردند) طلب نصیحت می‌نمودند^۳ طبری شبیه همان جریان را از ابن عباس و ابی‌البختری و سدی^۴ نقل می‌کند.

امام رازی از استاد محقق و مجتهد خویش نقل می‌کند که ایشان گفتند: گروهی از فقهاء مقلد را دیدم، و در مورد بعضی از مسایل، آیاتی را که

۱- رواه الترمذی وابن جریر وغيرهما وفي إسناده ضعيف، ولكن قال شيخنا في تخریجه كتاب (المصطلحات الأربعة في القرآن للمودودي ص: ۱۸-۲۰) إنه يرتفع إلى مرتبه الحسن لأمرين:

الأول: أن الترمذی قد حسنه مع تضعيف إسناده، وهذا إشارة إلى أن له طريقاً أخرى يتقوى بها.

الثاني: أن لهذا الحديث شاهداً من حديث حذيفة بنحوه، هو عند ابن جریر و البيهقي وهو وإن كان موقوفاً، فإن له حكم المرفوع، وكأنه لذلك جزم الشيخ أحمد - وهو من في التثبيت والتحقيق - بنسبة الحديث إلى النبي ﷺ في كتابه الاقتضاء.

۲- تفسير الرازی المسمى بمفاتيح الغيب (۴/۴۳۱).

۳- تفسير الطبري: ط شاكر (۱۴/۲۱۲).

برخلاف مذهبشان بود برای آنان خواندم، هیچ توجهی به این آیات ننمودند و نپذیرفتند و به حالتی پر از تعجب به من نگاه می‌کردند که چگونه ممکن است به ظاهر این آیات عمل شود در حالی که روایات از اسلاف و علمای گذشته ما برخلاف این است؟

و اگر شما خوب بیاندیشید خواهید دید که این مرض (و خون آلوده) در رگ‌های بیشتر مردم دنیا جاری است، امام رازی می‌فرماید: اکثر مفسرین گفته‌اند منظور از ارباب (در آیه) این نیست که آنان عقیده داشته باشند که (احبار و رهبان) خدیان عالم هستند بلکه مراد این است که در اوامر و نواهی از ایشان پیروی می‌کردند، سپس ایشان در دنباله بحث سه وجه و صورت دیگر را ذکر می‌کند و می‌گوید: «هر چهار صورت در میان امت وجود دارد و مشاهده می‌شوند»^۱.

بعضی از مردم اعتراض می‌کنند و می‌گویند چگونه شما مقلدین مذاهب را تشبیه به یهود و نصاری می‌کنید؟ و چگونه این آیه را در حق آنان می‌آورید، حال آنکه این آیه در مورد اهل کتاب است، و مقلدین به مذهب مسلمان هستند و یهود نصاری غیر مسلمان؟ با طرح یک پرسش به این اعتراض پاسخ می‌دهیم و آن اینکه سبب گمراهی اهل کتاب چه بوده؟ آیا جز این بوده که اقوال بزرگان خود را بر قول خدا و رسول خدا مقدم می‌داشتند و بخاطر ترجیح گفته‌های فلان و فلان انسان محترم از گفته خدا و رسول اعراض و روی گردانی می‌کردند، و هر گاه در کتاب خدا مطلبی می‌یافتند که با اقوال احبار و رهبان مخالف بود گفته خدا را پشت سر می‌انداختند و گفته احبار و رهبان را می‌پذیرفتند آیا این همان چیزی نیست که پیامبر ﷺ و اصحاب بزرگوارش مانند ابن عباس و حدیفه و

۱- تفسیر الرازی المسمی مفاتیح الغیب: ۴۳۱/۴.

ابوالعالیه و سدی و دیگران (رضوان الله علیهم اجمعین) تفسیر نموده‌اند، مگر نه این است که هر گاه یک مسلمان همانند اهل کتاب عمل نماید ذات حکم بر او منطبق می‌شود؟ و قاعده اصولی نیز بیانگر همین مطلب است، که عموم الفاظ معتبر هستند نه خصوص سبب (اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص سبب).

علمای اهل تحقیق بر تقلید می‌تازند

همواره علمای محقق و منتقدان بزرگ با دعوت به چنین تقلیدی و بسته بودن دروازه اجتهاد بر خورد نموده‌اند و با دلایل و براهین به رد این دو مسئله پرداخته‌اند و حملاتی نموده‌اند که هیچ پایه و اساسی از آن دو به جا نمانده است، از جمله این علماء و اندیشمندان حافظ مغرب این عبدالبر رحمته در کتاب با ارزش خود «جامع بیان العلم و فضلہ» و امام مزنی در کتاب «ذم التقلید» و ابن دقیق عید و زر کشی در کتاب «البحر المحيط» و ابن ابی شامه در کتاب «المومل» و شمس الدین زرعی در کتاب با ارزش خویش «اعلام الموقعین» که به بهترین روش جمع‌آوری و نوشته شده است و کتابی است بسیار جید و نیکو، و امام محقق و اصولی امام شاطبی در دو کتاب با ارزش خویش با نام «الموافقات» و «الاعتصام» در این باره زیبا نوشته و فایده رسانده است و همچنین فلانی در کتاب قوی «ایقاظ همم اولی الابصار» مطالبی که قابل تقدیر و تحسین هستند جمع‌آوری نموده و از آن جمله امام شوکانی در کتاب «القول المفید» و غیر از این‌ها که تعدادشان بسیار است.

امام شاطبی رحمته می‌گوید: بسیاری هستند که بخاطر رویگردانی از دلیل

و بنابر اعتماد به افراد از مسیر صحابه و تابعین خارج شده‌اند و ندانسته از خواسته‌های شخصی خویش پیروی کرده‌اند و از راه میانه منحرف شده‌اند.^۱ و فرموده‌اند: تحکیم اشخاص (حکم را مخصوص افراد کردن) بدون توجه به اینکه، اشخاص ایزاری هستند برای (رسیدن) به حکم شرعی مطلوب، گمراهی و ضلالت است و همانا حجت قطعی و حاکم برتر فقط شریعت است نه دیگران.^۲

مقلدین بر مسیر اسلاف خود حرکت می‌کنند:

امام شاطبی رحمته ده مثال برای تقلید بیان می‌کند و مثال چهارم را رای مقلدین به مذهب می‌آورد که فکر می‌کنند امام آن‌ها شریعت است تا جائی که از نسبت دادن خود به علمای دیگر جز امامشان امتناع می‌ورزند، و حتی اگر کسی که به درجهٔ اجتهاد رسیده باشد در مسایل (شریعت) نظرات او با نظرات امامشان مرتبط نباشد فوراً مورد انکار واقع شده و بدون دلیل و مدرک بنا به عادت عوام او را هدف تیرهای نقد قرار می‌دهند محض به عادت عوام او را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و وی را از منحرفین جدا شده از جماعت می‌دانند و سپس می‌گویند: امام بقی بن مخلد، وقتی که از مشرق به اندلس آمد از طرف این گروه با دو مسئله مواجه شد تا جائی که این امام بزرگوار را از خود رانده و در غربت او را مورد ستم و بی‌مهری قرار دادند، چون او با علمی پیش آنان آمده بود که آنان آن علم را نداشتند زیرا او وقتی که در مشرق بودند با امام احمد بن حنبل ملاقات کردند و نزد ایشان کتاب حدیث وی را خواندند و از ایشان فقه آموختند و بسیاری از علمای دیگر را ملاقات نمودند و کتاب المسند المصنف را تصنیف نمودند کتابی که مثل آن

۱- الاعتصام: ۳۴۷/۲.

۲- الاعتصام: ۳۵۵/۲.

در میان کتاب‌های اسلامی تصنیف نشده ولی مقلدینی که (ایشان در اندلس نزد آن‌ها آمد) بر مذهب امام مالک بودند و جز این مذهب، مذاهب و اقوال دیگر را منکر بودند^۱، سپس امام شاطبی رحمته می‌فرماید: چقدر راست فرموده کسی که گفت: این تحکیم اشخاص است بر حق (یعنی حکم را مخصوص افراد کردن)، و غلو در دوست مذهب و...

این امام بزرگوار از مقلدین مذاهب می‌خواهد که به فضل و بزرگواری همه ائمه معترف باشند و کسی را که با امام آنان مخالف باشد مورد انکار قرار ندهند. امام شاطبی رحمته از جمله اسباب تقلید این را ذکر می‌کند که مقلدین نسبت به گفتار و کردار ائمه خود بلکه به کردار و گفتار (علماء) متاخرین دارای حسن ظن هستند، اگر چه شریعت برخلاف آن باشد و به شریعت محمد رحمته حسن ظن ندارند. و این یعنی پیروی از اشخاص بدون آنکه در جستجوی حق و حقیقت باشند، در صورتی که باید کردار و گفتار هر شخصی بر شریعت اسلام عرضه شود (تا صحت و سقم آن معلوم گردد) زیرا حکم کننده فقط شریعت است نه دیگران^۲.

مجتهدان تعصب مذهبی را نپذیرفته‌اند:

هیچ مجتهدی از مجتهدین به تقلید دستور نداده است. قبل از اینکه تقلید بوجود بیاید مسئله واضح است، اما بعد از بوجود آمدن تقلید باز هم ما از هیچ مجتهدی نشنیده‌ایم که روش این مقلدین را که دین خدا را پراکنده و بین مسلمانان اختلاف آورده‌اند جایز بداند، بلکه علماء بزرگ یا این کار را انکار کرده‌اند و یا بخاطر ترس از اینکه مورد ضرر و ستم و سختگیری قرار بگیرند سکوت کرده‌اند، همانگونه که علماء سوء بخاطر از

۱- الاعتصام: ۳۴۷/۲، ۳۶۲.

۲- الاعتصام: ۳۴۷/۲، ۳۶۲.

دست دادن منافع در بسیاری از موارد سکوت پیشه می‌کنند. امام شوکانی می‌فرماید: هر انسان فهمیده‌ای می‌داند که اگر چنانچه یکی از علماء اسلام و یکی از مجتهدین در شهری از شهرهای اسلام با صراحت اعلام کند که تقلید بدعت و چیز جدید است و ادامه بر تقلید و اعتماد بر آن جایز نیست اگر مردم شهر علیه این عالم قیام نکنند، بیشترشان قیام خواهند کرد و وی را مورد اهانت قرار داده و از نظر مالی و جانی و آبرو او را چنان مورد تعرض قرار می‌دهند که چنین اهانت و ضرری شایستهٔ افراد کمتر از او هم نیست، و این هم زمانی است که از کشته شدن بدست اولین فرد جاهل از این مقلدین جان سالم بدر برد...

بنابراین عوامل این بدعت (تقلید) در همهٔ شهرهای اسلامی عام شده و همه افراد مسلمین را شامل شده^۱. نظر امام شوکانی در بیان سبب شیوع مذاهب، نظری راست است و جز گروهی اندک از علماء آن را انکار نکرده‌اند. همانا ترس از عموم افراد و ترس از مدعیان علم که در واقع نه تنها عالم نیستند بلکه از چهارپایان قوم خود نادان‌تر هستند (سبب شیوع مذاهب و مانع برداشته شدن تقلید بوده) همین گروه هستند که تقلید در میانشان شیوع پیدا کرده و تقلید کاری بزرگ شده، و این بدعت نازیبا حالت عمومی پیدا کرده و چنان بالا گرفته که احدی توان خلاصی از آن را ندارد.

اما خداوند متعال عهد نموده که زمین از قائم کننده حجت الهی خالی نباشد و پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ چه راست فرموده: «لَا تَزَالُ أُمَّةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ أَوْ حَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»^۲.

۱- القول المفید للشوکانی: ص ۱۷-۱۸.

۲- متفق علیه.

اتباع

اثبات مرتبه اتباع:

استاد بزرگوار ما ناصر الدین رحمته الله علیه می فرماید: «تقلید نزد علماء عبارت است از گرفتن قول دیگری بدون شناخت دلیل آن و معنای این گفتار آن است که تقلید علم نیست بنابراین از دیدگاه علماء به مقلد عالم گفته نمی شود همچنان که، امام شاطبی، ابن الوزیر الیمانی، شمس الدین زرعی، سیوطی نیز چنین گفته اند، و ابن عبدالبر اتفاق علماء را بر این مسئله ذکر کرده است و بعضی از احناف مقلد را جاهل می نامند و بنابراین گفته اند: مقلد اجازه ندارد که فتوا دهد»^۱.

اما اجتهاد عبارت است از علم به راه های استنباط احکام از دلایل شرعی. وقتی که ما به افراد پیرامون خود می نگریم می بینیم که نوع اول (مقلدین) بسیار زیادند و نوع دوم (مجتهدین) بسیار اندک اند در بین این دو نوع، نوع سومی وجود دارد که ما آن را اتباع و افراد آن را متبعین می نامیم، کسانی که دوروبر ما هستند، گروهی از آنها توان استنباط را دارند که به آنان مجتهد می گویند و گروهی دیگر توان بحث و نظر را ندارند که در ردیف مقلدین به شمار می روند و گروهی دیگر هستند که بصورت مستقل قدرت بحث و توان فهم دلیل و استنباط احکام را ندارند اما در عین حال توان فهم و شناخت دلیل را دارند بنابراین، این گروه از مقلدین برتر و از مجتهدین پایین تر هستند، سوال این است که این گروه را باید چه بنامیم؟ آیا به آنان مقلد بگوییم؟ اگر چنین کنیم به آنان ظلم نموده ایم زیرا مقلد کسی است

که از قول مجتهد بدون شناخت دلیل پیروی می‌کند، ولی این گروه در حالی از قول مجتهد پیروی می‌کنند که بر دلیل قول مجتهد شناخت دارند بنابراین درست نیست هر دو گروه را -گروهی که قول مجتهد را می‌شناسد و گروهی که نمی‌شناسد- در یک ردیف قرار دهیم، همانگونه که درست نیست آنان را در ردیف مجتهدین قرار دهیم. زیرا (شرایط اجتهاد را دارا نیستند و) مستقلاً توان بحث و نظر را ندارند لذا ضرورت ایجاب کرده تا علماء برای این گروه اصطلاح خاصی بنام اتباع بکار برند، اگر کسی اعتراض کند که اتباع و تقلید از نظر لغوی با هم یکی هستند (باید گفت) محلی برای اعتراض نیست، زیرا بسیاری از علماء برای این گروه این اصطلاح را وضع نموده‌اند و در اصطلاح مناقشه نیست (یعنی علماء مرتبه اتباع را بیان داشته و ثابت کرده‌اند).

با توجه به اینکه از نظر کاربرد زبان عربی بین تقلید و اتباع فرق است کاربرد تقلید در موافقت و هماهنگی بدون دلیل است (و به تعبیری تقلید کورکورانه) و تقلید در موارد مذمت شده بکار برده می‌شود، می‌گویند فلانی مانند طوطی و یا میمون تقلید می‌کند، و معروف است طوطی بدون اینکه بفهمد تقلید می‌کند، و به هر آنچه که آموزش داده شود به همان سخن گوید هر چند که به آن بدون بی‌راه گفته باشند باز هم تکرار می‌کند و میمون هم هر آنچه را که از انسان ببیند تقلید می‌کند (و از طرفی) ما در استعمالات و کاربرد عرب‌ها ندیده‌ایم که تقلید در پیروی و موافقتی که همراه با علم و حجت باشد بکار برده شود، و اتباع در هر صورت به معنای موافقت و هماهنگی است چه موافقت کورکورانه و بدون دلیل باشد مانند قول خداوند:

﴿قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا﴾

«برو کسانی از ایشان که از تو پیروی کنند دوزخ سزای شما است و سزایی فراوان است».

و گاهی مرا از اتباع موافقت با بصیرت و شناخت است.
مانند گفته خداوند:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو این راه من است (که مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)».

بنابراین اتباع در موارد مدح بسیار بکار برده شده مانند فرموده خداوند:

﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸].

«کسانی که از هدایت من پیروی کنند، بیمی بر آنان نیست و آنان اندوهگین نشوند».

فرموده خداوند:

﴿رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾

[ال عمران: ۵۳].

«پروردگارا! ما بدان چه نازل فرموده‌ای ایمان آورده‌ایم و از پیغمبر پیروی نموده‌ایم پس ما را از زمره گواهان بنویس».

و فرموده خداوند:

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند، و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند». (قرآن نام دارد و همسان نور مایهٔ هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند. و فرمودهٔ خداوند:

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۸].

«آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند».

نسبت بین تقلید و اتباع عموم و خصوص است، اتباع اعم از تقلید است، تقلید عبارت است از موافقت و پذیرفتن کورکورانه و بدون دلیل، و اتباع هم شامل موافقت و پذیرفت بدون دلیل و هم شامل موافقت و پذیرفتن با دلیل و بصیرت است، بنابراین علماء اتفاق کرده‌اند که: اتباع عبارت است از قبول کردن حکم بعد از شناخت دلیل اکنون چه چیزی می‌تواند از پذیرفتن و قبول کردن اتباع جز تعصب و تحکم و عناد جلوگیری کند؟

ما در اینجا اقوال بعضی از علاء را مبنی بر اثبات مرتبهٔ اتباع بیان می‌کنیم ابو عبدالله بن خويز منداد البصرى المالکى می‌گوید: تقلید در شریعت به معنای رجوع به قولی است که برای گوینده آن حجت و دلیلی نیست و این در شریعت ممنوع است و اتباع چیزی است که برای آن دلیل ثابت شده است.

و گفته که: هر گاه پیروی کنی از کسی که دلیلی بر وجوب پیروی از او در آن امر نداشته باشی پس تو مقلد او هستی و تقلید در دین خدا صحیح نیست و هر گاه پیروی کنی از کسی که دلیل بر وجوب پیروی از او در آن امر داشته باشی پس تو متبع او هستی (نه مقلد او) و اتباع در دین جایز و تقلید ممنوع است^۱.

علامه ابن قدامه در مورد تقلید می‌فرماید: تقلید در عرف فقهاء عبارت است از پذیرفتن قول دیگری بدون دلیل، آنچه از این معنی گرفته می‌شود این است که گرفتن قول پیامبر ﷺ و اجماع تقلید به حساب نمی‌آید زیرا

قول پیامبر ﷺ و اجماع حجت است^۱. اکنون بیندیشید که تقلید چگونه خاص شده به عدم شناخت دلیل و کسی که دلیل را بشناسد صراحتاً از (مرتبه) تقلید خارج شده، و مانند همین مطلب را امام شوکانی در ارشاد الفحول ذکر می‌کند^۲. امام شاطبی می‌فرماید: مکلف به احکام شریعت، از سه حال خارج نیست یکی اینکه فرد مجتهد باشد لذا حکمش آن چیزی است که اجتهادش بدان رسد دوم اینکه فرد مقلد محض و بی‌علم باشد لذا باید دیگری وی را قیادت و راهنمایی کند (شیخ ناصر می‌فرماید: در این قسمت نکته‌ای ظریف وجود دارد منبئ بر اینکه مقلد مانند یک فرد نابینا است) (زیرا آنکه بینا است خود رهبر است، نابینا را باید راه برد) سوم اینکه فرد به درجه مجتهدین نرسد اما دلیل را می‌فهمد و جایگاه آن را می‌داند و درک و فهم خویش را از طریق اصول و قوانین معتبر اصلاح می‌کند، و محقق گردانیدن کلیه روش‌ها با اصول و قوانین معتبر امکان‌پذیر است^۳.

من صحبت امام شاطبی را اینگونه می‌فهمم که ایشان مرتبه سوم را برای مکلفین ثابت می‌کند، همان چیزی که علماء آن را مرتبهٔ اتباع می‌نامند. امام شاطبی بین مرتبهٔ اتباع و دو مرتبهٔ دیگر فرق قایل می‌شود در مرتبهٔ تقلید می‌گوید: «دومی آن است که مقلدی محض و بطور کلی از علم شرعی آگاهی نداشته باشد بنابراین دیگری باید وی را قیادت و رهبری کند...» در حالی که در مورد مرتبهٔ سوم می‌گوید: «آن است که به درجهٔ مجتهدین نرسد اما دلیل را می‌فهمد و محل آن را می‌داند و صلاحیت ترجیح را هم دارد...» اکنون کسی که منصفانه دنبال بحث و بررسی باشد چگونه فکر می‌کند که امام شاطبی هر دو مورد (مرتبهٔ تقلید و مرتبهٔ سوم

۱- الروضة: ص ۲۰۵.

۲- ارشاد الفحول: ص ۲۶۵-۲۶۶.

۳- الاعتصام للشاطبی: ط السعادة ۳۴۲-۳۴۳.

که توان فهم دلایل و صلاحیت ترجیح دارد) را یکی می‌داند در حالی که بین هر دو مورد فرق واضحی را بیان می‌دارد؟ امام شاطبی در دنباله بحث می‌گوید: کسی که اهل ترجیح است، ترجیح یا نظراتش یا معتبر است که در این صورت این فرد مانند مجتهد می‌باشد و یا ترجیحش معتبر نیست در این صورت از مرتبه عوام به حساب می‌آید.

به نظر بنده گفته امام شاطبی در این قسمت تقسیم سه‌گانه اول را نه تنها لغو نمی‌کند بلکه آن را تایید می‌کند زیرا کسی که نظرش در بعضی از مسایل معتبر و در بعضی دیگر غیر معتبر و یا در معتبر دانستن نظرش شک و تردد وجود دارد خود گروهی مستقل است و با گروه مجتهدینی که نظرشان در همه مسایل معتبر است تفاوت دارد، همانگونه که با گروه دوم یعنی مقلدین که نظرشان در همه مسایل معتبر نیست تفاوت دارد.

و آنچه که دلالت بر این دارد این است که امام شاطبی در چند موضع دیگر کتاب خودش این تقسیم سه‌گانه را (مجتهد و مقلد و گروه سوم را) بیان می‌کند و بعد از چند خط از کلام سابقش از مقلد و متبع بحث می‌کند و می‌گوید: کسی که می‌خواهد در این مورد نظر بیان‌دازد در صورتی که مجتهد نیست دو راه در پیش دارد یکی اینکه از اهل علم اتباع کند بدین منظور که این فرد به علمی که به آن نیاز دارد عالم و دانا است. . . . و در آنچه که به وی می‌رسد بصیرت دارد مانند اهل علم زمان ما، خوب این شخص رسیدنش به حق آسانتر است، زیرا مطالب نقل شده در کتاب‌ها را یا حفظ دارد و یا اینکه این مطالب برای مطالعه و مذاکره در دسترس وی هستند. و در صورتی که این فرد (مجتهد نیست بلکه) بیسواد محض است طبیعتاً وقتی که اختلاف علماء را در مسایل شریعت می‌بیند دچار سردرگمی می‌شود بنابراین چاره‌ای جز تقلید از یک گروه را ندارد...^۱.

برادر خوانده - خداوند تو را هدایت فرماید - خیلی منصفانه و بدون جانب داری و تمایل، به این کلام دقت کن و خوب بیاندیش و صادقانه بگو: آیا مشاهده نمی‌کنی که امام شاطبی رحمته الله علیه بین متبع و مقلد به صورت خیلی ظاهر و واضح فرق قایل می‌شود؟ و در مورد متبع می‌گوید «در علم صاحب‌نظر است و در آنچه که به وی می‌رسد بصیرت دارد، مانند اهل علم زمان ما...» و در مورد مقلد می‌گوید «بی‌سواد محض است» و در مورد متبع می‌گوید: «رسیدنش به حقیقت آسان است زیرا مطالب نقل شده در کتاب‌ها را یا حفظ دارد و یا اینکه این مطالب برای مطالعه و مذاکره در دسترس وی هستند».

آیا مگر حقیقتاً متبع چنین نیست که هر گاه قول مجتهد و دلیل وی را بشنود می‌تواند در مورد آن تحقیق کند و با مراجعه به کتاب‌ها و مراجع و یا با سوال و مناقشه دلایل، در مورد آن‌ها تحقیق نماید؟ ولی مقلد بی‌سواد محض، در تحقیق و مراجعه به کتب و مناقشه دلیل هیچ نقشی ندارد و چاره‌ای جز تقلید از مجتهد و تسلیم در مقابل یک عالم را ندارد، زیرا همانگونه که امام شاطبی فرمودند (مقلد محض بی‌علم کامل است، دیگری باید وی را قیادت و رهبری نماید، مقلد مانند نابینا است زیرا نه نظری دارد و نه تحقیق و جستجویی بر خلاف متبع که از همه این‌ها برخوردار است، هر چند که مرتبه متبع از این جهت که نیازمند و محتاج علماء و مجتهدین است، شبیه به مقلد است و از استنباط از نصوص شخصاً عاجز است اما از این جهت که متبع فردی با بصیرت است و می‌تواند کلام مجتهد و دلیل وی را مورد بررسی قرار دهد و می‌تواند با مطالعه و مذاکره در مورد قول مجتهد و دلیل وی تحقیق کند، با مقلد فرق دارد و متبع مانند مقلد نابینا نیست که بدون اندیشه و تأمل تسلیم هر قولی شود، بلکه دلیل را می‌فهمد و در آن می‌نگرد و چه بسا که بعضی از آراء مجتهد را در صورتی که از نظر صحت

استدلال قانع نباشد نپذیرد.

این همانطور که می‌بینیم و می‌فهمیم حقیقت گفته‌ی امام شاطبی است و فکر نمی‌کنم کسی که دارای نظر درست و فکر پویا باشد در صورتی که خوب بیندیشد با من مخالفت کند و این چیزی است که ابن حزم صاحب کتاب المحلی و امام شوکانی و دیگران به صراحت به اثبات این مسئله پرداخته‌اند.

شرایط تقلید و اتباع:

در مطالب گذشته گفتیم کسی که بیسواد و نسبت به مسایل دینی جاهل است برای وی جایز است از کسی که به علم و دین او اعتماد دارد تقلید کند، و مجبور نیست تا دلایل شرعی را مورد بحث و بررسی قرار دهد و مستقیماً به استنباط احکام بپردازد، اما این مشروط به این است که از یک فرد عالم مورد اعتماد به او چنین نرسیده باشد که کتاب کریم یا حدیث شریف صحیح در بعضی مسایل با آنچه که او از آن پیروی می‌کند مخالفت می‌کند و باید تقلید کند بلکه باید از تقلید دست بر دارد و پیروی از آن نصوصی کند که آن اهل علم برایش ذکر کرده زیرا قول هیچ فردی در مقابل قول رسول الله ﷺ معتبر نیست.

و ما ملزم هستیم تا از آنچه که از جانب خدا و رسولش به ما رسیده پیروی کنیم، ما زمانی اجازه داریم از قول یک عالم پیروی کنیم و از او تقلید کنیم که یقین داشته باشیم حتماً حکم خدا و رسول را (در مسایل) به ما می‌رساند، هر گاه ما دانستیم که ایشان در مسئله‌ای اشتباه کرده و راه صواب را نرفته دیگر اجازه پیروی نداریم، (این حال) شبیه حال مردی است که مثلاً بوسیله ستاره یا قطب‌نما جهت قبله را مشخص می‌کند حال در صورتی که همین فرد به بیت الله برود، روبروی کعبه بایستد و با دو چشم

خود آن را ببینند، آیا انگیزه‌ای و یا مجوزی برایش می‌ماند که باز هم در پیدا کردن جهت قبله از ستاره و یا قطب‌نما استفاده کند؟

دلایل شرعی هم چنین حالی دارند، از یک عالم پیروی می‌شود زیرا فرد پیروی کننده معتقد است که از این طریق به دلایل شرعی می‌رسد (و در واقع به آن عمل می‌کند) بنابراین هر گاه عالمی دیگر که اهل ثقه و مورد اعتماد است بر ایمان بیان نمود که دلیل شرعی برخلاف مذهب آن عالمی است که ما از او تقلید می‌کنیم در این صورت ما اجازه نداریم بر تقلید از آن فرد پافشاری کنیم.

امام شاطبی رحمته در کتاب الاعتصام^۱ در این مورد مفصلاً بحث می‌کند که خلاصه آن را نقل می‌کنیم: ایشان می‌فرمایند: وقتی که یک فرد مجتهد نیست دو وظیفه دارد، یکی اینکه از یک عالم پیروی کند از این جهت که این فرد به علمی که بدان نیاز دارد عالم و دانا است (و پیروی از شخص عالم) راه رسیدن به آن علم است و هر گاه فرد پیروی کننده دانست و یا گمان برد شخصی که وی از او پیروی می‌کند در گفته‌هایش به اشتباه رفته و از راه درست منحرف شده، توقف کند و دیگر به پیروی از ایشان ادامه ندهد مگر بعد از روشن شدن مسئله زیرا انحراف و اشتباه و غالب شدن گمان در بعضی از امور ممکن است.

دوم اینکه هرگاه مشخص شد که فرد غیر مجتهد (کسی که تقلید می‌کند) دچار اشتباه شده دیگر بر تقلید مذهبش پافشاری نکنند... و بر ادامه پیروی از متبوع خود تعصب و لجاجت بخرج ندهد زیرا این کار هم مخالف شرع و هم مخالف متبوع او است، اما مخالف بودن این کار با شرع واضح است و مخالفتش با متبوع به خاطر خارج شدن این شخص از شرط

اتباع است زیرا هر عالمی با صراحت و یا با تعریض و کنایه بیان می‌کند که به شرطی از وی پیروی می‌شود که به دستورات شریعت حکم کند نه غیر آن، لذا هر گاه مشخص شد که بر خلاف شریعت حکم کرده از شرط متبوع خود مبنی بر حکم نمودن بر شریعت نه خلاف آن خارج می‌شود.

در دنباله بحث امام شاطبی رحمته گفته بعضی از ائمه را ذکر می‌کند که فرموده‌اند: هرگاه مشخص شد سخنانشان مخالف با کتاب و سنت است باید گفته آنان را ترک کرد و سپس ذکر می‌کند که بسیاری از گروه‌ها بخاطر روی گردانی از دلیل و بنا بر اعتماد به افراد از مسیر صحابه و تابعین خارج شدند و ندانسته از خواسته‌های شخصی خویش پیروی کرده‌اند و از راه میانه منحرف شده‌اند و سپس ایشان ده مثال برای آن بیان می‌کند از آن جمله اصرار ورزیدن کفار بر تقلید از پدران و نیاکان خویش در اصول دین و امور اعتقادی است و بنابراین دلایل رسالت و حجت‌ای قرآن و دلیل عقلی را رد کردند و گفتند

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۲].

«ما پدران و نیاکان خویش را بر آیینی یافته‌ایم و ما نیز به راه آنان حرکت می‌کنیم» (و راه بت‌پرستی را در پیش می‌گیریم) و خداوند حال آنان را توصیف نموده و فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خداوند فرو فرستاده پیروی کنید (و راه رحمان را پیش گیرید نه راه شیطان را) می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را یافته‌ایم پیروی می‌کنیم». (نه از چیز دیگری) بنابراین کفار مورد مذمت و نکوهش قرار گرفتند زیرا آنان عقیده داشتند

که حق تابع آنان است و متوجه نبودند که حق مقدم است (و آنان باید تابع باشند).

و از آن جمله نظر کسانی دیگر که افعال و کردار ائمه و پیشوایان خود را بر شریعت حجت قرار داده‌اند و مدعی شده‌اند که معصوم هستند.

و از آن جمله نظر مقلدین مذاهب که گمان می‌کنند که آن شریعت است و اگر کسی که بدرجهٔ اجتهاد رسیده باشد در مسائل (شریعت) بدون ارتباط گفته‌های خود با امام نظر دهد فوراً مورد انکار واقع شده و بدون دلیل و مدرک محض با عادات عوام او را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و وی را از منحرفین جدا شده از جماعت می‌دانند. اما شاطبی رحمته (داستان) امام بقی بن مخلد را شاهد می‌گیرند، زمانی که ایشان پس از اینکه تحصیلات علوم و حدیث را بپایان رسانیدند و از امام احمد بن حنبل کتاب حدیث ایشان را فرا گرفت، و کتاب مسند خویش را که در جهان اسلام کتابی مثل آن تصنیف نشده را برشتهٔ تحریر در آوردند (و با چنین ذخیرهٔ علمی) از مشرق زمین به اندلس رفتند (بجای استقبال از این شخصیت و استفاده از ذخیرهٔ علمی‌شان) بر ایشان منکر شدند و به مقابله با ایشان برخاستند و وی را گمراه پنداشتند، و مورد اذیت و آزار قرار دادند، در دنباله بحث امام شاطبی می‌گوید: این تحکیم اشخاص بر حق و افراط در محبت با مذاهب است.

و آنچه را که گفتم و از شاطبی رحمته نقل کردم که بر مقلد واجب است وقتی که دانست کسی که از او تقلید می‌کند و برخلاف قرآن و سنت عمل کرده، دیگر حق تقلید از او را ندارند ائمهٔ اربعه^۱ و همه علمای محقق و فقهاء با انصاف بیان داشته‌اند و جز افراد متعصب و معاند کسی با آن مخالفت

۱- انظر الرسالة الاولى من هذه السلسلة: حقيقة التعيين لمذهب أئمة الأربعة المجتهدين.

نکرده است. همان کسانی که به آنها توجه و التفاتی نمی‌شود زیرا گفته هیچ فردی در مقابل قول خدا و رسول او ارزشی ندارد و هر آنچه که مستند به قول خدا و رسول نباشد از جمله علوم دینی بحساب نمی‌آید.

و اما اصرار ورزیدن به قول امام یا به قول یک عالم زمانی که مخالف با قول خدا و رسول باشند نهایت جهالت و کم خردی و گمراهی است و پناه بر خدا از اینکه این هم جزو علم بشمار آید و گوینده‌ای چه زیبا گفته که:

العلم قال الله وقال رسوله قال الصحابة ليس خلف فيه
ما العلم نصبك للخلاف سفاهة بين الرسول وبين رأى فقيهه

علم قول خدا و رسول خدا و قول صحابه است که در آن اختلافی نیست روی آوردن از روی نادانی به اختلافاتی که بین رسول خدا و آراء فقهاء است علم نیست (وقتی که رای فقیه در مقابل قول رسول قرار می‌گیرد روی آوردن به قول فقیه نهایت بی‌علمی است زیرا علم صحیح قول رسول است). و از همین مورد است آنچه که شمس‌الدین زرعی در فایده چهل و هشتم گفته: که هرگاه فردی صحیح بخاری و صحیح مسلم و یا یکی از این دو کتاب یا کتاب حدیثی که قابل اعتماد است را داشته باشد در هر آنچه که دلالت حدیث ظاهر و واضح باشد، وقتی آن را شنید می‌تواند طبق آن حدیث فتوا دهد و احتمال ندهد که شاید مراد حدیث چیزی دیگر باشد بلکه به آن حدیث عمل کند و لازم نیست فقیه یا امامی آن حدیث را تعدیل و تزکیه کند، بلکه حجت قول رسول الله ﷺ است.

اما در مورد احادیثی که دلالت آن واضح نیست و مراد حدیث مشخص نیست فرد نمی‌تواند مطابق با آن حدیث با گمان خودش که معنای حدیث چنین است فتوا دهد مگر بعد از سوال نمودن (از صاحبان علم) و روشن ساختن منظور و هدف حدیث.

برادری که مشغول مطالعه این مطالب هستی، تو را به پروردگارت قسم، به این گفتار خوب نظر کن که آیا همه آن برای ما حجت نیست، آیا همان چیزی نیست که دعوتگران سنت (دعاة السنة) آن را می‌گویند؟

ما چیزی بیشتر از این نمی‌گوییم و خودت دیدی که شمس‌الدین زرعی رحمته از گفته ما دفاع می‌کند و راضی نیست که هر گاه مسلمانی به حدیثی که معنی و دلالتش ظاهر و آشکار است و از طرفی آن حدیث بر خلاف مذهبش است باز هم بر مذهب خود اصرار بورزد بلکه باید بر حدیث عمل کند و مطابق با آن فتوی دهد هر چند که مذهبش چنین نگفته باشد و به دنبال تزکیه فقیه و یا امامی نباشد بلکه قول رسول الله صلی الله علیه و آله حجت است.

آیا در از بین بردن تعصب مذهبی و کیان آن سخنی شدیدتر از این است؟ آنچه شمس‌الدین زرعی در فائده پنجاه می‌گوید مانند همین گفته است، وی می‌گوید: هر گاه یک مفتی (در مسئله‌ای) بر مذهب دیگری غیر از مذهب خود اطلاع یافت و متوجه شد که دلیل آن مذهب از مذهب خودش صحیح‌تر است باید از اصول و قواعد امام خود بیرون بیاید (و به صحیح‌تر عمل کند) زیرا همه ائمه در اصول احکام با هم متفق هستند... الخ.

و از مواردی که متعلق به بحث مرتبه اتباع است شمس‌الدین زرعی در فائده چهل و هشتم به اثبات آن می‌پردازد: ایشان درباره کسی می‌گوید که یک کتاب صحیح از کتاب‌های حدیث در اختیار دارد، می‌تواند به احادیثی که معنایشان واضح و ظاهر است عمل کند و فتوا دهد و در ادامه می‌گوید: این زمانی است که فرد دارای نوعی صلاحیت علمی است اما از شناخت فروع و قواعد اصولیین و زبان عربی عاجز است.

سوال این است که معنی این جمله یا کلام چیست؟ آیا واضح و ظاهر نیست که این فرد (که توان مطالعه و درک مفاهیم احادیث را دارا است) در مرتبه‌ای وسط بین اجتهاد و تقلید قرار دارد، این شخص مجتهد نیست زیرا

در شناخت فروع و قواعد اصولیین و زبان عربی عاجز است همانگونه که مقلد نیست زیرا دارای نوعی صلاحیت است.

حال اگر این شخص (که مجتهد نیست و مقلد بی علم و بی سواد هم نیست) متبع نباشد پس چه می تواند باشد؟

خواننده محترم مشاهده می کنی که این علماء و دیگران قایل به وجود مرتبه سومی بین اجتهاد و تقلید به نام اتباع هستند و ضرورت و نیاز نیز تقاضای ایجاد مرتبه اتباع و اصطلاح آن را دارد اکنون مانع بوجود آمدن اتباع چیست؟!.

تقلید و عقیده

بعضی از مردم بین تقلید در عقیده و احکام شرعیه فرق می‌گذارند، تقلید در احکام را جایز و تقلید در اعتقاد را حرام می‌دانند. حقیقت این است که تفریق و جدایی بین تقلید در احکام و عقاید چیزی ساختگی و من در آوردی و باطل است، زیرا منهج اسلام در علم و فراگیری معارف یکی است چه در اصول و چه در فروع، در منهج اسلام همه مردم به اتباع و پیروی از دلیل دستور داده شده‌اند و تقلید جز بهنگام ضرورت یعنی عدم امکان پیروی از دلیل جایز است، و هیچ فرقی بین عقاید و احکام در عمل نمودن از روی دلیل وجود ندارد مثلاً کسی که توانائی اجتهاد در فقه را دارد اجازه ندارد تا تقلید کند و همچنین کسی که توان تفکر و اندیشه پیرامون جهان هستی و اثبات وجود الله (و خالق برای جهان) را دارد و یا توان بررسی نصوص شرعی در مسایل عقیدتی را دارد دیگر اجازه تقلید ندارد. و کسی که مدعی فرق در تقلید بین عقاید (اصول) و احکام (فروع) است باید دلیل بیاورد، هیئات از آوردن دلیل. و اگر کسی بیندازد که این آیه:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶].

«از چیزی دنباله روی مکن که از آن نا آگاهی.»

برای فرق در تقلید بین عقیده (اصول) و احکام (فروع) دلیل است؛ باید گفت: این آیه همانگونه که شامل مسایل فقه و فروع است همین طور شامل مسایل اعتقادی است، در غیر این صورت آیا یک فرد بنا به نظر شخصی خود می‌تواند بگوید: مسلمان اجازه دارد در امور اعتقادی بدون علم پیروی کند در حالیکه برای همین فرد جایز باشد در احکام بدون علم

پیروی کند. اموال و نوامیس را ندانسته مباح گرداند حرام و حلال را با تقلید حرام گرداند؟

اشتباه کسی که بین عقیده و شریعت در اعتماد بر ظن و گمان فرق قایل می‌شود:

بعضی بین عقیده و شریعت (فروع) در اعتماد نمودن بر ظن و گمان فرق می‌گذارند و بناء احکام را بر ظن و گمان جایز و بناء اعتقاد را بر ظن و گمان حرام می‌دانند و دلیل می‌آورند که خداوند عزوجل کفار را که عقیده خویش را بر ظن و گمان بناء نموده‌اند مورد انکار قرار داده و فرموده:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

«آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌گویند».

به نظر من این استدلال را دو جهت باطل است.

اول اینکه: ظن و گمانی که در این آیه و امثال آن آمده هر چند که در مورد عبادت کفار برای بت‌ها است منتهی این ظن طبق قاعده اصولی که (عموم الفاظ معتبر هستند نه خصوص سبب) عام است لذا ظن و گمان آمده در آیه شامل همه امور است (چه عقیدتی و اصولی و چه فروعی) و کسی که مدعی عدم پیروی از ظن و گمان مختص درباره امور عقیدتی است باید دلیل بیاورد و دلیل مبنی بر این امر وجود ندارد.

دوم اینکه: ظن و گمانی که خداوند آن را بر کفار منکر بوده، این ظن و گمان تنها و هم، خیال و میل بوده و ظن غالب و گمان راجحی که در فقه برای مجتهد حاصل می‌شود نیست، حالت کفار در جاهلیت بیانگر این مطلب است که آیا کفار در رسیدن به عقیده باطل خویش همه دلایل در مسئله الوهیت را جمع‌بندی کرده و سپس آن دلایل را مورد بررسی و

وارسی قرار داده ونهایت توان خویش را در تحقیق و تفحص این دلایل و رسیدن به حق بکار بردند همانگونه که در مورد اجتهاد معروف است یا اینکه به مجرد هوا و هوس، وهم و خیال خویش قایل به این عقیده بودند؟ من فکر می‌کنم مسئله (و جواب این پرسش) روشن است و نیازی به فکر طولانی ندارد.

لازم به ذکر است که شیخ ما ناصر الدین رحمته در این زمینه رساله‌ای دارند بر رد این نظریه عجیب که چاپ شده و در این رساله بیش از ده دلیل محکم و قوی در ابطال این مسئله را ذکر می‌کنند من آنچه را که از این رساله حضور ذهن دارم ذکر می‌کنم.

از جمله این دلایل این است که تفریق بین امور اعتقادی و امور شرعی تفریقی است نو پیدا و جدید که زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین و تبع تابعین وجود نداشته و اصطلاحات حدیث که این حدیث متواتر است و آن حدیث خبر آحاد است بعد از این در مدت زمانی طولانی کامل شده‌اند، بنابراین دلیلی بر این تفریق وجود ندارد.

از جمله این وجوه و دلایل این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک نفر از صحابه را مانند علی و معاذ رضی الله عنهما و دیگران را بسوی قبیله‌ها و شهرها می‌فرستاد تا آن قبایل و مردم شهرها را دستور به ایمان به الله و دعوت به عقیده اسلامی نمایند.

مشخص است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را که به شهرها و قبایل می‌فرستادند سفارش می‌نمودند تا دعوت خود را با شهادت (ان لا اله الا الله وأن محمداً رسول الله) شروع نمایند اگر پذیرفتند و اجابت نمودند آنگاه آنان را به نماز سپس به روزه و زکات و حج و امور دیگر دعوت کنند.

از جمله حدیثی که بخاری و مسلم از ابن عباس روایت می‌کنند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ فَقَالَ لَهُ إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا أَهْلَ كِتَابٍ فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». «پیامبر خدا ﷺ معاذ را بسوی یمن فرستادند و خطاب به وی فرمودند ای معاذ! تو نزد قومی می‌روی که اهل کتاب هستند آنان را به شهادت اینکه معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست، و محمد ﷺ پیامبر و فرستاده خدا است دعوت کن، اگر اطاعت کردند به آنان بیاموز که خداوند پنج وقت نماز در شبانه روز را بر آنان فرض نموده اگر پذیرفتند به آنان بیاموز که خداوند زکات را بر آنان فرض نموده است که از ثروتمندان گرفته شود و بر فقرا مصرف شود اگر پذیرفتند از انتخاب بهترین اموالشان خودداری کن و از دعای مظلوم بپرهیز زیرا بین مظلوم و بین خدا حائل و حجابی وجود ندارد».

این ثابت می‌کند اولین چیزی که صحابه دعوت خود را با آن آغاز می‌کردند اقرار به امور عقیده بود که وحدانیت خداوند در الوهیت است سپس به عبادات و امور دیگر می‌پرداختند.

و این شیوه‌ای کاملاً معقول و موافق با تعالیم اسلام است زیرا منطقی بنظر نمی‌رسد که یک مسلمان کسی را که به خدا و رسول و روز آخرت کافر است به اداء زکات و اقامه نماز و اداء حج دعوت کند پیش از آنکه او را به ایمان دعوت کند و به اثبات مسئله توحید در قلبش بپردازد. و این برخلاف حکمتی است که شریعت خدا به آن متصف است شریعتی که موافق با فطرت و سرشت انسانی است و ساخته و پرداخته خدائی عزیز و حکیم

است، با این بیان برای شما واضح می‌شود که خداوند ما را به پیروی از هر آنچه از نزد وی آمده بدون فرق بین ظنی و قطعی دستور داده همانگونه که به دلیل ظنی در احکام عمل می‌شود همچنین در عقاید هر گاه دلیلی غیر ظنی نباشد نیز به آن عمل می‌شود و تفریق بین عقاید و احکام در این مورد تفریقی نو پیدا است که نه واقعیت امر و نه فطرت انسانی و نه عقل سلیم آن را قبول می‌کنند همانگونه که برای اثبات این مسئله حتی شبهه دلیلی نیز وجود ندارد.

ما معتقدیم وظیفه یک مسلمان در هر امری عبارت است از اتباع از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ و از شرط ایمان یک مسلمان تسلیم شدن در مقابل حکم خدا و رسول خدا است در برابر هر امری بدون اینکه بین عقیده و شریعت و بین عبادت و معامله فرقی باشد.

مثلاً هرگاه حدیثی در مورد وجود عذاب قبر از رسول الله ﷺ به صحت رسید ما نیز باید به آن معتقد باشیم و هر گاه حدیث صحیحی از رسول اکرم ﷺ در مورد ظهور مهدی به ما رسید بر ما واجب است که به آن ایمان بیاوریم و هر گاه حدیثی از طریق صحیحی در این مورد به ما رسید که در یک بال مگس زهر و در بال دیگر دارو (شفاء) است حتماً باید آن را تصدیق کنیم و همچنین در دیگر موارد...، لذا برای هیچ مسلمانی جایز نیست چیزی از این‌ها را رد کند و با این دلیل که این مسئله یا این مورد چون در قرآن ذکر نشده یا از طریق متواتر به ما نرسیده به آن ایمان نیاورد.

این در عموم مسایل عقیدتی است اما در اصل مسایل عقیدتی که عبارت از ایمان به خدا و به رسول است، بناء عقیده بر این اصل اول باید از طریق تفکر و نظر در ملکوت خداوند سبحان و استدلال به آن از نشانه‌ها و آفریده‌های خداوند، جایز و ثابت است، ولی هر گاه یک نفر بدون این ایمان آورد و شهادتین را خواند ایمانش قابل قبول است و از جمع مسلمانان بشمار

می‌آید، و نزد خداوند سبحان هم ناجی است.

حتی خداوند اسلام کسی را که روی اجبار و اکراه ایمان بیاورد قبول می‌کند، و همانگونه که بخاری و غیره از نبی صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که فرموده: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ». «خداوند تعجب می‌کند از قومی که در زنجیرها به بهشت وارد می‌شوند (از روی اجبار ایمان می‌آورند)».

همه ما می‌دانیم که بسیاری از قبایل عرب زمانی اسلام آوردند که امیر و سردار آنان اسلام آورد آن هم بخاطر پیروی، تقلید و تسلیم از فرمان امیر خود، از این موارد اسلام آوردن عموم افراد قبیلهٔ اوس در شهر مدینه است زمانی که سردار آنان سعد بن معاذ رضی الله عنه ایمان آورد (جریان از این قرار بود) که سعد بن معاذ و پسر عموی او اسید بن حضیر نزد صحابی، داعی، مجاهد و فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مدینه مصعب بن عمیر آمدند، مصعب بن عمیر و اسعد بن زراره گفتند چه باعث شده که بیائید و افراد ضعیف ما را وادار به بی‌خردی و نادانی کنید؟ اگر نیاز شخصی دارید دنبال کارتان بروید، مصعب خطاب به هر کدام از سعد و اسید فرمود: بنشین و به حرف ما گوش کن، اگر حرف‌های ما مورد پسند تو واقع شد آن وقت قبول می‌کنی و اگر مورد پسندت قرار نگرفت همین که تو نپسندیدی برای ما کافی است (در اینجا بود که) مصعب آیاتی از قرآن را برای سعد بن معاذ تلاوت کرد، اسلام مورد پسند سعد قرار گرفت و خداوند وی را هدایت فرمود، شهادتین را خواند و مشرف به ایمان گردید. سپس سعد به سوی مردان بنی عبدالاشهل که از قبیله اوس بودند، رفت و خطاب به آنان گفت من درمیان شما چه موقعیتی دارم؟ گفتند: تو سردار ما و فرزند سردار ما هستی، سعد بن معاذ فرمود: سخن مردان و زنان شما بر من حرام است تا اینکه اسلام بیاورید، هیچ خانه‌ای از خانه‌های بنی عبدالاشهل نماند مگر اینکه دعوت سعد را

اجابت نمودند (و ایمان آوردند)^۱ می‌بینی آیا از اسلام این صحابه بزرگوار و امثال این (که بوسیله دعوت یکنفر) ایمان آوردن مشکوک است؟ (هرگز).

همانگونه که معروف است زمانی که رسول ﷺ هر قل را به اسلام دعوت نمود بسوی وی چنین پیغام فرستادند: «أَسْلِمَ تَسْلَمَ، يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ»^۲. اسلام بیاور تا در امان بمانی خداوند اجر تو را دو چندان می‌دهد سپس اگر از اسلام روی گردانی گناه کشاورزان و رعیت‌ها به گردن تو است.

و این بدان خاطر بود که پیامبر ﷺ می‌دانست که مردم پیرو پادشاهان و سرداران هستند عموم مردم تقلید می‌کنند و فقط افراد کمی هستند که به بحث و بررسی می‌پردازند.

همانا ترک ایمان به آنچه که در احادیث صحیح غیر متواتر آمده و ادعاء اینکه حدیث صحیح ظنی در بناء عقیده اسلامی قابل توجه نیست بدلیل اینکه چنین حدیثی مفید ظن است (نه یقین) و قرآن (در حدیث عقیده) از اتباع ظن نهی نموده ولی حدیث صحیح ظنی در احکام عملی (فروعاً) به آن عمل می‌شود... و اینکه در مسایل عقیدتی، فقط حدیث متواتر قابل قبول است. این ادعاء از اساس ادعائی باطل و قسمتی از توطئه خبیثی است که بمنظور از بین بردن سنت و ایمان و اسلام طراحی شده است.

۱- نور الیقین: ص ۷۵.

۲- رواه البخاری: شرح ابن حجر ۴۳/۱.

و ادعاء بر اینکه علمای اسلام جز از عنبری^۱ همگی اجماع نموده‌اند که بناء عقیده بر احادیث آحاد درست نیست ادعائی است که هیچ ارزش علمی ندارد و توجه شما را به آنچه الحافظ الکبیر ابن کثیر گفته جلب می‌کنم که فرموده: (ابو عمرو بن الصلاح) حکایت کرده که تمام امت دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم را از حیث صحت پذیرفته‌اند بجز چند حدیث که بعضی از حفاظ حدیث مانند دارقطنی و دیگران روی آن‌ها انتقاد داشته‌اند سپس ابو عمرو بن الصلاح قطعی بودن احادیث این دو کتاب از نظر صحت را استنباط کرده است، زیرا کل امت از خطا و اشتباه معصوم است بنابراین هر حدیثی که صحت آن ظنی و عمل بر آن واجب باشد حتماً باید در نفس الامر و حقیقت نیز صحیح باشد، و این چیز خوبی است.

در ادامه (ابو عمرو ابن الصلاح) می‌گوید: شیخ محی الدین النووی در این مسئله مخالفت نموده و گفته از اینکه تمامی امت این احادیث را از نظر صحت پذیرفته‌اند به قطعی بودن آن‌ها نمی‌رسیم؛ ابن کثیر می‌گوید رای من در این مسئله رای ابو عمرو بن الصلاح است^۲. سپس (ابن کثیر) می‌گوید: بعد از این من بر گفته علامه شیخ احمد عبدالحلیم اطلاع پیدا کردم که مضمون صحبت ایشان چنین است: که قطعی بودن صحت احادیثی که امت آن‌ها را پذیرفته از گروه‌ها و جماعتی از ائمه نیز نقل شده از آن جمله: قاضی عبدالوهاب مالکی، شیخ ابو حامد اسفرائینی، قاضی ابوالطیب الطبری، شیخ ابو اسحاق شیرازی از شافعیه و ابن حامد و ابو یعلی ابن الفراء و ابن الخطاب و ابن الزاغونی و امثال آنان از حنابله، و شمس

۱- عبیدالله بن حسن عنبری ایشان از قاضیان و فقهاء و حدیث شناسان بر جسته دوره خود بود، از اهالی بصره و معاصر امام ابو حنیفه بود متولد ۱۰۵ هـ و متوفای ۱۶۸ هـ ق. هستند.

۲- الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث: ط ۳ ص ۳۷-۳۹.

الائمه سرخسی از حنفیه، شیخ احمد فرموده‌اند که قول اکثر اهل کلام از اشعریه و دیگران مانند ابی اسحاق اسفرائینی و ابن فورک است و فرموده است مذهب اکثر اهل حدیث و مذهب عموم سلف همین است.^۱

حافظ الحدیث علامه سیوطی مانند همین مطلب را نقل نموده و این مطلب را تایید نموده^۲ و علامه احمد محمد الشاکر از امام مالک و داود ظاهری و حسن کرابیسی و حارث محاسبی و ابن حزم و ابن طاهر المقدسی و ابی نصر بن یوسف، و حافظ ابن حجر العسقلانی، همین مطلب را نقل کرده می‌گویم: ابن حجر هم قطعی بودن صحت حدیث مشهور را از ابی منصور بغدادی نقل نموده، سپس احمد شاکر می‌گوید آنچه دلایل صحیح آن را قوی می‌کند نظر ابن حزم و همفکران ایشان است، که حدیث صحیح مفید علم قطعی است چه آن حدیث در یکی از صحیح بخاری و صحیح مسلم و یا در غیر آن باشد.

شمس‌الدین زرعی در کتاب «الصواعق المرسله علی الجهمیة والمعطله» با تفصیل در مورد این مسئله صحبت کرده و همین نظریه‌ای را که ما بر آن هستیم با دلایل قوی و محکم تایید نموده هر کس در این زمینه علاقه بیشتری دارد به این کتاب مراجعه کند که مطالبش شفا دهنده مریض و سیراب کننده تشنه است، برادر خواننده شما با ذکر این مطالب به ارزش ادعای اجماعی که بعضی از افراد بدون تامل و اندیشه در مورد آن سخن می‌گویند پی خواهید برد.

۱- الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث لابن کثیر لاحمد شاکر: ط ۲، ص ۳۷-

۳۹.

۲- انظر تدریب الراوی علی تقریب النواوی للسیوطی: ط ۱ ص: ۷۰-۷۲.

چرا ما در مسایل جدید اجتهاد نمی‌کنیم؟

فرض می‌کنیم کسی از ما بوسیله‌ای به اجتهاد دسترسی دارد، در امور جدید اجتهاد نمی‌کند شما را بخدا: آیا مذهبی‌های متعصب در مسایل جدید اجتهاد کرده‌اند؟ اگر ما کوتاهی کرده‌ایم آیا مذهبی‌ها وظیفه‌ی لازم را در این زمینه انجام داده‌اند و حق مطلب را اداء نموده‌اند؟ شما بحثی را که واقعاً قابل پذیرش باشد و مذهبی‌ها در رخدادهای جدید به آن پرداخته‌اند به ما نشان دهید مگر بحث‌های ناتمام که گرایش به اثبات شرعی امری واقع دارند مورد پذیرش شوند، زیرا کسانی که این بحث‌ها را نموده‌اند مسیر درست اجتهاد را نیپیموده‌اند و توان درست شناخت احادیث را که مهمترین سلاح برای ورود در امواج پر تلاطم دریای اجتهاد است را ندارند، این افراد مانند کسی هستند که می‌خواهد بدون اسلحه به جنگ برود لذا اندیشه این‌ها خام و دلیلشان ضعیف است و بر پای خود استوار نیستند.

ما همواره مردم را به فراگیری سنت رسول الله ﷺ و توجه به آن و اینکه در مسیر تحقیق و دانش بیشترین سرمایه را از حدیث بگیرند و به بحث‌های صحیح و درست پردازند دعوت می‌کنیم، ولی کسانی که به دعوت ما پیوندند اندک‌اند، بلکه متاسفانه جز خودداری و ترک کردن برخوردی دیگر ندارند اگر چه نگوییم با ما می‌جنگند -متاسفانه- در صورتی که خداوند را شاهد می‌گیریم ما آنان را جز به خیر خودشان و خیر مسلمانان دعوت نمی‌کنیم و با این دعوت خواهان پست و مال و منافع نیستیم در حالی که شما می‌بینید که از این دعوتان چیزی عایدمان نمی‌شود مگر دشمنی مردم و حيله آنان بر علیه ما و ما را به تحمل و صبر بر این حالت باقی نمی‌گذارد مگر به این خاطر که معتقد هستیم که بر حق

هستیم و خداوند از ما راضی است غریب شدن در میان مردم و کمی افراد و مبارزه پیگیر و دشمنی ستیزه‌جویان در راه خداوند سبحان را تحمل می‌کنیم، مایه شکیبائی و تعزیت ما گفتار رسول ﷺ است که فرموده‌اند.

«إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ الدِّينُ كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»^۱.

«ما چیزی جز از رضایت خداوند متعال را نمی‌خواهیم و با زبان حال اینگونه با خداوند تبارک و تعالی زمزمه می‌کنیم».

فليتك تحلو والحياة مريه وليتك ترضى والانام غضاب

وليت الذی بيني وبينك عامر وبينی وبين العالمین خراب

إذا صح منك الود فالكل هين وكل الذي فوق التراب تراب

ای کاش که تو شیرین شوی در حالی که زندگی تلخ است وای کاش تو از ما راضی شوی در حالی که مردم از ما ناراضی هستند وای کاش بین من و تو دوستی بود در حالی که بین من و جهانیان خراب است، هر گاه دوستی تو با ما پایدار باشد همه چیز سهل است، هر آنچه بالای خاک است. خاک است همانا اجتهاد در مسایل جدید در کنار ادراک و فهم خوب دلیل شرعی نیازمند ادراک و فهم و شناخت درست ماهیت و کنه مسایل جدید، جریانات و جزئیات آن است، اجتهاد در مسایل جدید نیازمند آن است که عالم نسبت به حالات اجتماعی و نظام‌های اقتصادی و سیاسی و قوانینی که مسایل جدید بر مبنای آن‌ها پیش می‌روند آشنا باشند، زیرا صادر کردن حکم درباره چیزی بستگی به شناخت آن دارد و ما مدعی نیستیم که همه این شرایط را فعلاً برخورداریم.

خداوند آمرزش کند کسی را که پا را از گلیم خود درازتر نکند.

و ما دوست نداریم تا از آن دسته دانش آموختگانی باشیم که هم و غمشان فقط این است که فقط برای کسب شهرت بنویسند و دست به کارهایی می‌زنند که خارج از توانشان است، و وارد مباحثی می‌شوند که آن را نمی‌دانند، ما جز در مسایلی که نسبت به آن‌ها شناخت داشته باشیم و در صحت آن‌ها اطمینان کامل داشته باشیم فتوا نمی‌دهیم و فتوا کاری دینی است، با جرات‌ترین افراد بر دادن فتوا با جرات‌ترین آنان بر آتش جهنم است همانگونه که در اثر آمده است.

برادر مسلمان بدان که نیاز اصلی یک مسلمان شناخت عبادات روزمره از طهارت و نماز و روزه و امثال آن است که صبح و شب با آن سر و کار دارد بر خلاف مسایل جدید، مانند بیمه و معاملات جدید که همهٔ مسلمین را در بر نمی‌گیرند و نیاز هر وقت آنان نیست بنابراین زبیده نیست - و اوضاع این طور است - که ما نسبت به حکم خداوند در عباداتی که مداوم با آن‌ها سر و کار داریم ناآگاه باشیم و خود را مصروف احکامی کنیم که از نظر اهمیت و نیاز در درجه دوم قرار دارند و چنان با این امور مشغول باشیم که مسایل اولیه را از دست دهیم.

همانا اجتهاد در اموری که علماء و مجتهدان پیشین آن‌ها را مورد بحث قرار داده‌اند و اختلاف نموده‌اند ساده‌ترین و آسان‌تر از اجتهاد در مسایل جدید بوجود آمده است زیرا علمای گذشته مسایل را جمع‌آوری نموده و پیرامون آن‌ها تحقیق نموده‌اند و خلاصه و چکیدهٔ مباحث و تلاش خود را آماده نموده‌اند، هر کس از ما که به درجهٔ اجتهاد برسد کاری جز بررسی اجتهاد مجتهدین و مقارنهٔ دلایل با یکدیگر و سپس ترجیح صحیح‌ترین آن‌ها را ندارند پس احتمال اشتباه در این کار بسیار اندک است زیرا ما از رای و نظر یک امام خارج نمی‌شویم و رای جدیدی صادر نمی‌کنیم و این همان چیزی است که یک فرد بررسی کننده در رای و نظری که بر می‌انگیزد باید

از سلف و پیشینان برای نظر خود پشوانه‌ای داشته باشد، در حالی که اجتهاد در مسایل جدید نیاز به فهم درست و صحیح از جریان و واقعه و جمع‌آوری دلایل و تحقیق و تفحص پیرامون آن‌ها دارد وانگهی صدور حکم شرعی بر آن و همانگونه که می‌دانی این کار بمراتب مشکل‌تر است.

بنابراین ما برای یک فرد مبتدی در امر اجتهاد مناسب نمی‌دانیم تا در مسایل جدید دست به اجتهاد بزند بلکه ابتدا باید در اموری که مورد بحث قرار گرفته‌اند تمرین و ممارست نماید تا اینکه از استحکام و توان بالایی برخوردار شود وانگهی قدم دوم را بر دارد و در مسایل جدید دست به اجتهاد ببرد و اینجا است که نظرش درست و صواب از آب در می‌آید و مسیری را که می‌پیماید وسیع‌تر و راحت‌تر می‌شود و احتمال اشتباهش کمتر و نادرتر، و این همان چیزی است که ما انجام خواهیم داد و دیگران را به آن سفارش خواهیم کرد.

ما مطمئنیم خود شما کاری از ما می‌خواهید اجتهاد در مسایل جدید) که توان انجام آن را ندارید و نمی‌توانید در این مسیر گام بر دارید زیرا شما هرگز در مسایلی که مربوط به گذشته هستند (و مورد بحث مجتهدین قرار گرفته‌اند) و اقوال متعددی برای آن مسایل ذکر شده و دلایل هر کدام آماده هستند، تمرین ننموده‌اید، بلکه شما از همین قدم اول نمی‌خواهید حرکت کنید و یک قدم به جلو بردارید، نمی‌خواهید قدم او را که تقلید است رها کنید و به قدم دوم که اتباع است برسید، پس چگونه می‌توانید پیرامون مسایل که هیچ نوع بحثی برای آن‌ها نشده وارد شوید و دلایل مسایل جدید را از کتاب و سنت جمع‌آوری نمائید؟ به خصوص که بیشترشان حتی حدیث صحیح را از غیر صحیح تشخیص نمی‌دهند و فهم معانی و (تخریج) احکام احادیث را ندارند، حتی بسیاری اجازه بررسی دلیل مذهب خود و حکم بر آن را نمی‌دهند و همین کفایت می‌کند شما را از بررسی مستقل و فراگیر در

همه دلایل مذهب و ترجیح راجح نهی کنند. با توجه به این چگونه امید موفقیت و نجاح در امر اجتهاد برای آنان میسر است؟

اجتهاد در مسایل جدید نیاز به تدریس و تمرین دارد، مثال کسی که می‌خواهد در این دور جدید اجتهاد نماید مانند کسی است که می‌خواهد در دریائی پر تلاطم که از عمق و پستی آن خبر ندارد شنا کند و در استخرهای مطمئن زیر نظر شناگران ماهر تمرین نداشته، و چگونه امید موفقیت و سلامت را می‌توان از وی انتظار داشت؟ اگر به این کار دست بزند تلاش او با خطرها روبرو می‌شود و مرگ از هر سو از انگشتانش نمایان می‌گردد و اجتهاد در مسایل جدید شبیه اختراع وسیله‌ای جدید یا ساخت داروئی تازه و یا اکتشاف فرمول علمی جدید در فیزیک و یا شیمی... است، پس دانش‌آموزی که درس نخوانده و حقایق این علوم را انجام نداده و امتحان نکرده و بر دستگاه‌های ساخته شده موجود کار عملی انجام نداده و زیر نظر متخصصین آگاه نمونه این دستگاه‌ها را نساخته و بر ترکیب ساخت آن ممارست ننموده اکنون چگونه چنین فردی توان اختراع موفقیت‌آمیز دارد؟ در هر صورت ما نظر خود را صادقانه و خالصانه بیان نمودیم تا هر کسی که خواهان پیروی از روی دلیل باشد و هر کس اعراض نماید باز هم از روی دلیل باشد.

گردش دل‌ها و اصلاح آن به امر خداوند است، خدایا ما را بر حق و هدایت ثابت قدم بدار و باذن خودت ما را در آنچه مورد اختلاف است به حق هدایت فرما، همانا تو هر کسی را بخواهی به صراط مستقیم هدایت می‌کنید.

چند شبهه و پاسخ به آنها

۱- ادعای اینکه سلف و خلف در اجتهاد و تقلید یکسانند

بعضی از مردم ادعا دارند که هیچ اختلافی در اجتهاد و تقلید زمان صحابه و تابعین و بعد از آن رخ نداده و مقلدین مذاهب چهارگانه مانند کسانی هستند که پیش از آنان از مذهب اهل رای و اهل حدیث تقلید می‌کردند و مانند کسانی هستند که پیش از آنان از مجتهدین آنان و ائمه صحابه تقلید می‌کردند، با طرح یک سوال به شبهه آنان جواب می‌دهیم و آن اینکه اگر حال سلف و خلف در اجتهاد و تقلید یکسان است چرا خداوند سبحان سلف را یاری نمود، عزت بخشید و آنان را تقویت و تایید نمود و خلف را خوار گردانید و یاری نفرمود و تایید و نصرت نفرمود؟ و اگر حالت هر دو مشابه هم است چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه قرن اولیه مسلمانان را با فرموده خود خاص نمود و فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ وَيَحْوُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ وَيَنْدُرُونَ وَلَا يُفُونَ...»^۱. «بهترین امت من کسانی هستند که در این قرن زندگی می‌کنند سپس کسانی که بعد از این دسته می‌آیند و سپس کسانی که بعد از دسته دوم می‌آیند، بعد از آن اقوامی بوجود می‌آیند که شهادت می‌دهند ولی شهادت از آنها قبول نمی‌شود و خیانت می‌کنند و به آنان اطمینان نمی‌شود و نذر می‌کنند ولی وفا به نذرشان نمی‌کنند».

و ما می‌دانیم که حال خلف در اجتهاد و تقلید همانند امور دیگر زندگی از حال سلف تغییر کرد ما در جایی دیگر منابع بسیاری را برای مذاهب ذکر

کرده‌ایم^۱ که هیچکدام از این منابع قبلاً وجودی نداشته و بطور خلاصه آن‌ها را ذکر می‌کنیم: نپذیرفتن نصوص صحیح و واضح بخاطر تعصب مذهبی، خود را بین دیوارهای یک مذهب زندانی کردن و عدم استفاده از آرای مذاهب دیگر، درگیر شدن با مسایل خیالی و فرضی که هنوز در طی چهارده قرن اتفاق نیفتاده‌اند، بعلت این مسایل دچار کم خردی شدن، زیاد شدن اختلاف و تنفر بین مذهبی‌ها که منجر به فتنه‌انگیزی و جنگ در میان آنان شده و از بزرگترین علایم مذهبی‌گری در قرون اخیر شیوع تقلید است که بین همهٔ مردم به صورت گسترده نمایان شده و کمتر کس است که به آن دچار نباشد، هر چند که در هر عصر و زمان به تقلید نیاز است زیرا ممکن نیست همهٔ مردم دارای اهلیت و صلاحیت بحث و بررسی باشند و همهٔ مردم در مرتبه اتباع قرار گیرند مگر اینکه حرکت مذهبی‌گری تمام توان خود را در گسترش تقلید بکار برده و تقلید فهمیده‌ترین، با ذکاوت‌ترین و مستعدترین افراد در فقه و استنباط را مقهور و مغلوب خود کرده.

بعضی از افراد متعصب و دارای جمود فکری و تنگ نظر تقلید را بر علمایی که تمام وقت خود را صرف یادگیری علم نموده‌اند و تمام توان خویش را در این راه بکار برده‌اند فرض نموده‌اند و در میان مردم چنان وانمود کرده‌اند که عصر اجتهاد تمام شده و به پایان رسیده و اولی‌ها برای آخری‌ها چیزی باقی نگذاشته‌اند و بر افراد نابغه و با ذکاوت و اهل فکر و بررسی دلایل و استنباط احکام را حرام نموده‌اند.

و در طرف مقابل این گروه کسانی را می‌بینیم که دروازهٔ اجتهاد را کاملاً گشوده‌اند اما متأسفانه از بهره‌برداری خوبی نکرده‌اند زیرا آن را در مورد بحث و بررسی دربارهٔ دلایل علمای گذشتهٔ خویش بکار نبرده‌اند بلکه تمام توان خویش را از هر راه ممکن برای تایید اقوال گذشتگان و دفاع از آن‌ها و

۱- انظر الرسالة الثالثة من هذه السلسلة: تحريف الراغب بحقيقة المذهبية والمذاهب.

تعصب نسبت به آنان بکار برده‌اند.

از سیطره تقلید بر مدعیان علم قصه‌ها و حوادثی بوده که سینه هر انسان متفکر از آن به تنگ آمده و کسانی که دارای فطرتی سالم هستند از آن متنفر شده‌اند و هر فردی که در وجودش میل به اصلاح و سامان بخشی موج می‌زند به تنگ می‌آید و اگر بگوییم تقلید انگیزه روی گردانی بسیاری از مسلمانان از اسلام و تنفر آنان از دین و گرایش آنان به اصول و قوانین وضعی و زمینی (ساخته و پرداخته بشر) بوده و اینکه از روی ظلم و جهل، جمود و عقب ماندگی و مبارزه با علم و تمدن را به اسلام نسبت داده‌اند غلو و زیاده‌روی نکرده‌ایم، آنچه را که شیخ محمد عبده در مورد ستم و آزار قرار گرفتن شیخ زهراوی و زندانی کردن وی و اعتراض علماء دیگر بر ایشان بعثت نوشته‌هایش در زمینه اجتهاد و تقلید و مطالبی دیگر که در زمینه تصوف نوشته بازگو می‌کند از جمله این حوادث است. و از جمله همین حوادث است آنچه را که شیخ محمد عبده در مورد شیخ سنوسی بیان می‌کند که ایشان کتابی در مورد اصول فقه نوشت و بعضی از مسایل در اصول مالکیه را که نمایانگر توان مستقیم ایشان در فهم احکام از قرآن و حدیث بود، و یکی از مشایخ بزرگ در دانشگاه ازهر بنام شیخ علیش بر این مسئله اطلاع یافت و خنجری در دست گرفت و قصد جان او را کرد. و شیخ سنوسی بخاطر نجات و حمله وی مجبور به فرار از قاهره گردید.^۱

شیخ محمد عبده وضعیت این افراد را که دارای جمود هستند چنین بیان می‌کند که هر گاه با آنان در مورد ضعف و سستی و عقب‌ماندگی مسلمانان صحبت کنی و از آنان بخواهی که در اصلاح و بهبود اوضاع مسلمانان شرکت کنند از این کار امتناع می‌ورزند و با بعضی نصوص جواب‌هایی می‌دهند که انسان ناامید و مایوس می‌شود، می‌گویند الان دیگر

۱- کتاب الإسلام والنصرانية مع العلم والمدنية للشيخ محمد عبده ص ۱۰۳-۱۰۹.

آخر زمان است، چاره‌ای هم نیست، باید فساد وجود داشته باشد، اصلاً اراده خدا بر همین است، نمی‌شود کاری کرد و اعتراض هم برخواست و اراده خدا درست نیست.^۱

در حالی که صلی الله علیه و آله یاس و ناامید را حرام نموده و در محکم تنزیل فرموده:

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۸۷].

«همانا از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند».

و فرموده:

﴿وَمَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [الحجر: ۵۶].

«چه کسی است که از رحمت پروردگارش مایوس شود مگر گمراهان».

من می‌گویم: همه ما بیاد داریم که بسیاری از مشایخ و علماء ثبت نام دانش‌آموزان را در مدارس و آموزش علوم جدید را برای آنان قبول نمی‌کردند همانگونه که بسیاری از علوم جدید مانند کروی بودن زمین و پرواز به کره ماه و دیگر مسایل را قبول نمی‌کنند و از جمله این علماء بزرگ مذهبی شیخ محمد الحامد رحمته الله بود که حرکت زمین را در کتاب (ردود علی اباطیل صفحه ۳۳۵) انکار می‌کند، ما هرگز فراموش نمی‌کنیم که یکی از مشایخ بزرگ در مسجد جامع اموی پانزده سال پیش کروی بودن زمین را انکار کرد و اعلام نمود هر کس کروی بودن زمین را ثابت کند به وی یک لیبره طلائی خوب و زیبا تقدیم می‌کند.

هر چند که بسیاری از مشایخ و علماء در شهرهای ما این حقایق علمی را

می‌پذیرند اما به عنوان مثال بعضی مشایخ^۱ همچنان منکر بعضی حقایق علمی هستند و حتی یکبار به عنوان مثال آن را قبول نکرده‌اند. اسلام هرگز با حقایق عملی جدید مخالف نیست اما جمود و تقلید و تعصب است که مقلدین را وادار می‌کند تا دین را در معرکه‌هایی داخل کنند که آن را نمی‌پذیرند و دین را به جنگ با اموری می‌برند که با آن‌ها مخالف نیست و چنان تفسیرها و گمان‌هایی را به دین تحمل می‌کنند که سزاوار دین نیست همهٔ این‌ها تخیلات و اوهام کسانی است که از شنیدن هر گونه نظریه جدید بر آشفته می‌شوند و با آنچه که به آن عادت کرده و مانوس شده‌اند مخالف هستند، بنابراین خودشان به اشتباه رفته‌اند ولی اشتباه خودشان را به دین نسبت داده‌اند در حالی که دین از همه این‌ها بری است.

مقلدین در شأن ائمه مبالغه می‌کنند

این تنگ نظران هر کسی را که استعداد بحث و بررسی دارد از بازنگری مطالبی که پیشینان در مورد آن‌ها بحث نموده‌اند بدلیل اینکه هر کس این کار را انجام دهد در حق ائمه و علمای گذشته طعن وارد کرده بر حذر می‌دارند و مقلدین برای کامل کردن نقشه‌هایشان در مدح ائمه زیاده‌روی کرده‌اند و درباره آنان داستان‌های ساختگی سر هم کرده‌اند تا جایی که می‌رود آنان را جزو معصومین یا اصلاً موجوداتی خیالی قرار دهند که نمی‌توانند در عالم واقع زندگی کنند مثلاً در مورد فلان امام می‌گویند^۲ که

۱- باید متذکر شد که وقتی برای همین علما و مشایخ حقیقت ثابت شد از رأی ز نظریه خود برگشتند و آن را قبول کردن، والرجوع إلى الحق فضیلة (برگشتن به حق و حقیقت یک نوع فضیلت بشمار می‌رود). سایت عقیده.

۲- انظر علی سبیل المثال کتاب الاجتهاد والمجتهدون ص (۲۹) فما بعدها.

چهل سال تمام نماز صبح را با وضوء عشاء می خواند^۱.

و جایز نیست که در حق این امام گفته شود که هیچ حدیثی در دنیا نبوده که به ایشان نرسد^۲، و فلان امام تمام شب را بیدار می ماند^۳ و فلان امام در محل وفات خود هفت هزار مرتبه قرآن را ختم نمود^۴ و هر شب در دو رکعت کل قرآن را ختم نمود^۵ و مبالغات خیالی دیگر که مخالف عقل و شرع و واقعیت امر هستند.

همانگونه که مقلدین ائمه را ملقب به لقب‌هایی آنچنانی می کنند مثلاً در مورد امام ابو حنیفه می گویند: اما اعظم، وقتی که چنین باشد پس رسول

۱- این سخن در عین حالی که در عالم بشر جزو محالات است مخالف با سنت رسول الله نیز هست، زیرا پیامبر بزرگوار اسلام بر آن سه نفری که در مورد انجام عبادت مبالغه نموده بودند منکر شدند، که اولی گفته بود: من نماز می خوانم و نمی خوابم، و دیگری گفته بود: من روزه می گیرم و افطار نمی کنم، و سومی گفته بود: من ازدواج نمی کنم، این جریان به رسول ﷺ رسید آنان را خواست و خطاب به آنان فرمود: من هم روزه می گیرم، هم افطار می کنم، هم نماز می خوانم و هم می خوابم و هم با زنان ازدواج می کنم، لذا هر کسی که از روش و سنت من رویگردانی کند از من نیست. بخاری و مسلم. گذشته از این بنا به گفته شیخ ما چنین بیان و توصیفی در مدح امام در بر گیرنده هیچ فضیلتی نیست زیرا افضل و اکمل در شریعت اسلام برای یک مسلمان این است که برای هر نماز تجدید وضوء نماید نه اینکه چندین نماز را با یک وضوء بخواند و این داستان در مورد یک امام ساخته شده است و شایسته یک امام این است که به افضل و اکمل عمل نماید؛ خوب ببیندیش.

۲- انظر أيضا كتاب الاجتهاد والمجتهدون: ص ۷۲.

۳- كتاب الاجتهاد والمجتهدون: ص ۴۰.

۴- كتاب الاجتهاد والمجتهدون: ص ۳۵.

۵- انظر كتاب مراقی الفلاح: ص ۸۰.

الله کیست؟ آیا برای آنان کفایت نمی‌کرد که مثلاً بگویند: امام عظیم (بزرگ)؟

ما منکر جمود هستیم همانگونه که منکر بی‌بند و باری هستیم

هر چند که ما جمود و تقلید را نمی‌پذیریم در عین حال از حقایق ثابت شده و اصول مسلم دین هرگز فاصله نمی‌گیریم و هر آنچه که با دیدن سر جنگ داشته باشد از نظر ما مردود است، و هر آنچه که دین را نقص می‌کند ما نیز با آن سر جنگ داریم، ما هرگز نمی‌پسندیم که دین با زیچۀ مسخره گرانی باشد که هر آنچه را که می‌پسندند و میل به آن دارند بپذیرند (و غیر آن را نپذیرند) ما مخالف با جمود و ارتجاع هستیم همچنان که با بی‌بندوباری مخالفیم، و مخالفیم با آنچه که از روی ظلم و ستم به عنوان پیشرفت نامیده می‌شود، ما همگام با دین حق و صحیح هستیم، ضد دین تخیلی و وهمی، ما جمود و بی‌بندوباری هر دو را با هم مردود اعلام می‌کنیم و با این روش می‌خواهیم گروه میانه در اسلام و در امتی باشیم که خداوند در مورد آن فرموده:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«بی‌گمان شما را ملتی میانه‌رو کرده‌ایم».

بعنوان سخن آخر لازم می‌دانم که به این نکته اشاره کنم که از ثمره‌های تلخ تقلید که مسلمانان مزه تلخ و عصاره بدطعم آن را چشیده‌اند ادعای بسته بودن دروازه اجتهاد است که در ابتدای بحث به اندازه کافی در مورد آن صحبت شد و بطلان این مسئله را بیان نمودم، پس‌ای خواننده با انصاف تو را بخدا: آیا چیزی از این موارد که ذکر شده زمان رسول الله ﷺ و تابعین و تبع تابعین بوده؟

به خدا قسم ما از کسی که چنین ادعایی دارد کاملاً در شگفتیم و از خود می‌پرسیم آیا واقعاً او نمی‌داند که صحابه تقسیم مذهبی منتسب به مجتهدان خود را نداشتند که هر کدام مقید به مذهب امام خود باشد مثلاً

یکی بکری و یکی عمری و یکی عثمانی و یکی علوی و یکی معاذی و یکی مسعودی... باشد؟

آیا حق است که او حقیقتاً نمی‌داند که صحابه رضی الله عنهم هیچ سخنی را بر سخن الله و رسولش مقدم نمی‌کردند و هیچ یک از صحابه جز برای قرآن و حدیث تعصب نداشتند؟ کیست که بپندارد یکی از صحابه چنین سخن زشت و باطلی که نمایانگر بالاترین و زشتترین نوع تعصب است گفته باشد که: هر آیه یا حدیثی که مخالف با آن چیزی باشد که اصحاب ما بر آنند یا تاویل شده و یا منسوخ است^۱، و کیست که بپندارد صحابه گفته باشند ازدواج بعضی از آنان با بعضی دیگر جایز نیست همانگونه که بعضی از فقهاء احناف به جایز نبودن ازدواج حنفی با شافعی گفته‌اند؟ و آیا دلیلی بهتر بر بیان فساد علم در عهد خلف از گفته رسول صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»^۲. «خداوند علم را با برداشتن آن از سینه بندگان بر نمی‌دارد. لکن علم را با گرفتن علم (مرگ آنان) بر می‌دارد تا جائی که عالمی باقی نمی‌ماند مردم افراد جاهل را به عنوان بزرگ خود انتخاب می‌کنند از آنان سوال می‌کنند و با بی‌علمی فتوی می‌دهند، پس خودشان گمراه شده و مردم را نیز گمراه می‌کنند».

رد بر یک اعتراض

یک نفر می‌گوید: من خواستم تا وجود تقلید و ثبوت آن را در زمان

۱- این سخن یکی از علمای بزرگ احناف به نام ابی الحسن الکرخی در قرن چهارم است. انظر تاریخ التشريع الاسلامی للخضری: ص ۳۳۲.

۲- متفق علیه.

صحابه و تابعین بدانم، یافتم که جاهلان از عالمان تقلید می‌کردند، و همین حالت تا امروز ادامه داشته است.

در جواب می‌پرسیم: مگر چه کسی منکر تقلید جاهل است؟

تقلید جاهل یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، و اسلام تقلید را مشروط با شرایط جایز قرار می‌دهد از جمله آن شرایط اینکه مقلد توان اجتهاد یا اتباع را نداشته باشد، و از آن جمله اینکه مقلد پیرو رای و نظری نباشد که به وی رسیده باشد که این نظر و فتوا بر خلاف قرآن و حدیث باشد و از جمله اینکه مقلد ملزم به تقلید از امام معینی نباشد بلکه مقلد باید از هر امام و اهل علمی که بر خورده داشته باشد سوال کند و عمل نماید و از جمله شرایط اینکه مسئله مورد عمل از مسایلی نباشد که شناخت آن بین عموم مردم و اهل علم مشترک باشد مانند حرام بودن زنا، شراب، ربا و امثال آن.

۲- ادعاء آنان بر اینکه ما در پی بهبود مسایل جزئی هستیم که اهمیت چندانی ندارد:

خواننده محترم مسئله‌ای که ما در بهبود آن تلاش می‌کنیم یک مسئله جزئی کوچک نیست بلکه امری بزرگ و خطیر است، مخالفت بسیاری از مردم با قرآن و حدیث بعلت توجیه غلطی که از طرف علماء آنان بر ایشان بیان شده از این جمله است. آیا مخالفت با کتاب و سنت مسئله‌ای جزئی و کوچک و بی‌ارزش است. و آیا اهمیت آن را ندارد که وقت خودمان را به آن اختصاص دهیم، آیا بر علماء تمام مذاهب لازم نیست تا به مذهب خود مراجعه‌ای داشته باشند و هر بحثی را جداگانه و بصورت موضوعی بدور از هر نوع تعصب و هواپرستی مورد بحث و بررسی قرار دهند، دلایل خود و مخالفین را با انصاف و تقوی بررسی کنند، و از همه علماء و مجتهدین استفاده کنند و از هر قولی که با دلیل صحیح مخالف باشد رجوع کنند و اهل هر مذهبی مذهب خود را از مخالفت‌های قرآن و حدیث پاک و صاف بگردانند و آن را از اقوال شاذ و احادیث ضعیف و موضوع و فرضیه‌های

بی‌ارزش و حيله‌های حرام پاک بگردانند آنگاه آن را به مردم یاد دهند. ما بر این باوریم که اگر علماء مذاهب این کار را انجام دهند بیشتر اختلافات مذهبی از بین می‌روند و مذاهب با هم یکی می‌شوند مگر در مسایل اندکی آن هم بخاطر دلایلی که احتمال چند وجه و صورت را دارند.

رد بر یک اعتراض

شما نگوئید: که با گذشت قرن‌ها علماء و محققینی در هر مذهب پیدا شده‌اند و مذاهب را اصلاح و اقوال آن‌ها را تحقیق و بررسی کرده‌اند و اقوال ضعیف و اشتباه را متروک اعلام نموده‌اند، مثلاً امام نووی در عین حالی که شافعی است بعضی از اقوال را که برخلاف مذهبش هستند ترجیح داده، شما نباید این را بگوئید، زیرا ما می‌دانیم که اکثر علماء مذاهب و محققین این کار را انجام نداده‌اند بلکه همه توجه و قصدشان فقط دفاع از مذاهب بوده و بحث‌هایشان پیرامون دلیل، همراه با تعصب مذهبی بوده و در تلاش برای تقویت مذهب خودشان از هر راه ممکن سعی کرده‌اند هر چند که خودشان از نظر استدلال قانع نبوده‌اند و منهج علمی هم این را نمی‌پذیرد. از طرفی امام نووی یکی از صدها عالمی است که هیچکدام از آنان مانند امام نووی نبوده‌اند و مذهب خود را در هر مسئله‌ای که دلیلش ضعیف بوده ترک کرده و چه بسا در اینکار از نظر عام مذهبی خوف داشت، همان چیزی که هر گاه یک عالم خواسته علیه یک عرف و مسئله جاری و معتاد در میان مردم قیام نمایند و قید و بندهای تعصب مذهبی را بشکنند و این شلاق آتشین بر پشت آن عالم شعله روشن کرده است.

و شما به روشنی فرق بین آنچه را که امام نووی در کتاب فقه خویش المجموع و شرحش بر صحیح مسلم نوشته احساس می‌کنید که سعی امام نووی در شرح صحیح مسلم بر این بوده تا مسایل را بصورت موضوعی و آزاد بحث کند.

هر گاه یک مسلمان روشنفکر و اهل مطالعه متوجه شد مذهبش بر خلاف قرآن و حدیث است چه باید بکند؟

فرض می‌کنیم یک مسلمان در حدود بیست سال تمام عمر خود را در مطالعه کتاب‌های اسلامی گذرانده و به مذهب حنفی عمل نموده قرآن را خوانده و نظرش بر این آیه افتاده که: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ ﴿۲۸﴾ [ص: ۲۸]. «آیا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران بشمار آوریم؟ و یا اینکه پرهیزکاران با بزهکاران را برابر داریم».

و این حدیث صحیح را هم خوانده که: «لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»^۱. «مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود». و در مذهب حنفی این بحث را نیز خوانده که مسلمان در مقابل کافر کشته می‌شود.

به نظر شما این فرد باید چکار کند؟

آیا از قرآن و حدیث اعراض نماید، همان دو چیزی که اگر کسی آنها را رد کرد کافر می‌شود؟ و این دو اصلی که خداوند از مخالفتشان همه را بر حذر داشته و خداوند دستور داده هرگاه اختلاف کردید به این دو برگردید و این را شرط ایمان قرار داده و فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹].

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا (با عرضه قرآن) و پیغمبر (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

فرض می‌کنیم یک نفر شافعی مذهب، صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۴۸ با شرح امام نووی را باز می‌کند و در آن می‌خواند: «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الْغَنَمِ قَالَ: إِنْ شِئْتَ فَتَوَضَّأْ وَإِنْ شِئْتَ فَلَا تَوَضَّأْ. قَالَ أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الْإِبِلِ قَالَ: نَعَمْ فَتَوَضَّأْ مِنْ لُحُومِ الْإِبِلِ...». «جابر بن سمره روایت می‌کند: مردی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: آیا از (خوردن) گوشت گوسفند وضو بگیرم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مختار هستی که وضو بگیری یا نگیری، مرد سائل پرسید: آیا از (خوردن) گوشت شتر وضو بگیرم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله از گوشت شتر وضو بگیر...».

اکنون که مذهب تو شافعی است و خوردن گوشت شتر در مذهب شافعی ناقض وضو نیست و این حدیث در نقض وضو با خوردن گوشت شتر صراحت دارد، حالا چکار می‌کنی؟

آیا خود را به کری و کوری می‌زنی تا حدیث را نشنوی و نبینی؟ و به همین راحتی حدیث را رد می‌کنی، در صورتی که این حدیث همان پیامبر صلی الله علیه و آله است که خداوند دستور داده در صورت اختلاف فقط وی را حکم قرار دهید و مخالفت رسول را نکنید و این حدیث از نظر صحت هیچ ایرادی در آن نیست. این حدیث در صحیح مسلم آمده و از نظر دلالت و معنی خیلی واضح و روشن است و با صراحت تمام واجب بودن وضوء را از خوردن گوشت شتر ثابت می‌کند، تا جایی که امام نووی در شرح مسلم جلد ۴ صفحه ۴۹ با صراحت بیان می‌کند که این مذهب از نظر دلیل قوی‌تر است. این همان چیزی است که ما از مردم می‌خواهیم و دوست نداریم مردم را وادار به کاری کنیم که خارج از توانشان است و آنان را در مشقت و زحمت بیندازیم.

ما کاملاً مذاهب را رد نمی‌کنیم بلکه تقلید و تعصب را رد می‌کنیم و این دو همان چیزی است که ائمه اربعه و مجتهدین در گذر زمان بر (رد تقلید و تعصب) آن همصدا بوده‌اند.

پایان

فکر می‌کنم دلایلی عقلی و نقلی که در تالیف این رساله آوردم برای افراد منصف کافی و راه‌گشای افراد سرگردان و روشن‌کننده حقیقت باشد. اگر به حق اصابت کرده باشم از فضل و نعمت الهی است و اگر اشتباه کرده باشیم از خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن آمرزش می‌طلبم
وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین